11

بیاد صدمین سال شهادت

نابغه دوران

قرة العين

سلخ ذیقعده

۱۳۶۸

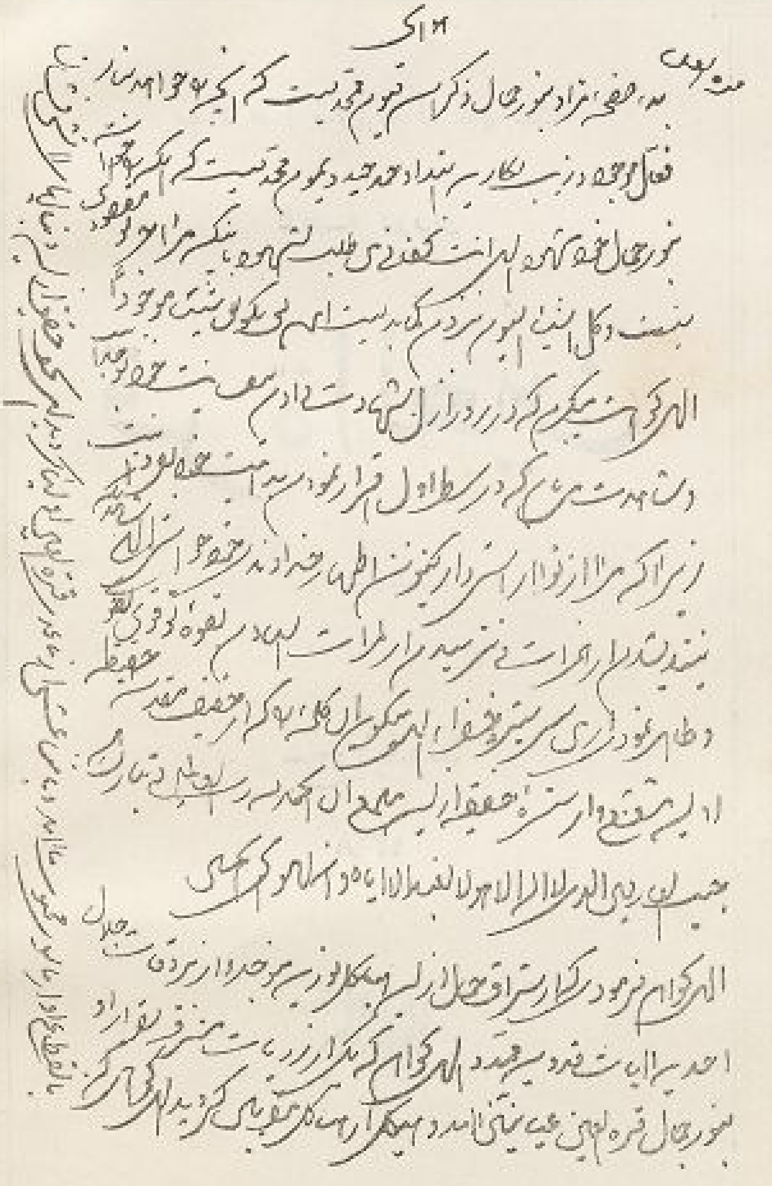

یک صفحه از نامه خطاب بحریه خانم بقلم قرة العین

بنام ایزد مهربان

صد سال پیش در چنین ایامی کوکب درخشنده‌ئی در آسمان هدایت بشر غروب کرد و نابغه بی‌نظیری بدست مردمی که برای رهائی آنان از چنگ خرافات و موهومات قیام کرده بود از پای در آمده وجان سپرد که اینک یادآوری صدمین سال شهادتش مارا بر آن میدارد که شمه‌ئی از داستان عشق شورانگیز اورایادآور شده ضمیمه بعضی از آثار جاویدانش که از یک دل پرشور وجان سوخته بر خاسته ولاجرم بردل نشیند منتشر سازیم تاسر گذشت وی که از بهترین و بزرگترین نمونه های فداکاری واز خود گذشتگی بشری است برای خوانندگان و نسلهای آینده سرمشق بوده ازمکتب عشق ومحبت او درس فداکاری وحقیقت طلبی بیاموزند

این کوکب درخشان ونابغه دوران قرة العین شاعر مشهور شیرین سخن است که گفته‌های جانسوزش ورد زبان خاص وعام ونام بلندش سردفتر اوراق فداکاران و ازخودگذشتگان بزرگ جهان است همان بانوی ارجمندی که وجودش نه‌تنها در میان بانوان گیتی نادر بوده بلکه سر تعظیم رجال دانشمند ونامور را نیز در برابر خود خم کرده ویک نظر اجمالی بداستان زندگی و آثار گرانبهای آن یگانه عالم خواننده منصف را ناگزیر میسازد اذعان کند که چشم روزگار کهن‌سال کمتر نظیر اورا دیده و دور است باین نزدیکیها مانندش را بیابد.

قرة العین که نام اصلیش را زرین‌تاج گفته و نوشته‌اند در صد وسی و چند سال قبل از این دریک خانواده بزرگ مذهبی که بداشتن علم وثروت مشهور بوده در شهر قزوین بدنیا آمده پدرش حاجی ملا صالح قزوینی از فضلا و علمای عصر خود وعموی وی حاجی ملاتقی برغانی از اعاظم مجتهدین اصولی مشهور بشهید ثالث است وعم دیگرش حاجی ملاعلی از متابعان مسلک شیخ احسائی بوده این خاندان از محترمترین خانواده‌های قزوین وبدانشمندی نه‌تنها در دیار خود بلکه همه جا شهرت تام داشته‌اند قرة العین درمهد تربیت چنین خانواده‌ئی پرورش یافته و پس ازطی دوران کودکی باخواهر خود مرضیه مقدمات علوم را درمحضر پدر آموخته

ذوق سرشار وشوق فراوانش بکسب دانش ومعرفت اورا بر آن داشت که پس از فراگرفتن مقدمات بتحصیل فقه و اصول و کلام وادبیات عرب بپردازد از اینرو با علاقمندی رشته های مختلف علوم مذهبی ومتداول زمان را نیز در زادگاه خود فراگرفته طولی نمیکشد که آوازه دانش ومعرفتش در همه جا پیچیده و قطعات نظم ونثر او که از سرچشمه بیکران ذوق وقریحه سرشارش تراوش میکرده زبانزد خاص وعام میشود ومعالم اکتسابی باذوق و قریحه خداداد دست بدست هم داده قرة العین را بدانشوری وهنرمندی شهره دوران مینماید وچنان درمباحث علمی صاحب نظر میشود که برادرش عبدالوهاب قزوینی که وی نیز بنوبه خوددانشمند بوده درباره او میگوید درحضور قرةالعین جرئت تکلم نداشتیم وبحدی معلومات او همه را مرعوب ساخته بود که اگر در مسائل مورد گفتگو بحث میکردیم چنان آنرا واضح وروشن برای ما مدلل میساخت که فوراً همه سرافکنده وخجلت زده بیرون میرفتیم (۱)

باری مقارن این احوال پدرش او را بعقد ازدواج برادر زاده خود ملامحمد فرزند حاجی ملا تقی که وی نیز فقیه ومجتهد بوده در آورد واز او دوپسر ویك دختر بوجود آمدند ودرآن ایام چون غوغای اختلاف علمای شیخیه واصولین در همه جا وازجمله شهر قزوین بالا گرفته وخصوصاً حاجی ملا تقی برغانی نخستین کسی بوده که رایت مخالفت و معاندت باشیخ احسائی را برافراشته بود مباحثه ومشاجره این دودسته نظر دقیق و کنجکاو قرة العین را که اساس تحصیلاتش بر عقاید علمای اصولی مبتنی بود بخود جلب کرد وپس از یك سلسله مطالعات دقیق در آثار شیخیه وحشر ونشر با پیروان این طایفه عاقبت طبع رقیق وحساسش بجانب مسلك شیخیه گرائید وباسید رشتی جانشین شیخ احسائی که در کربلا اقامت داشت بمکاتبه پرداخت وطولی نکشید که شوق زیارت ودرك فیض ازمحضر آن استاد او

(۱) نقل از تاریخی است که مسیو نیکلا دبیر اول سفارت فرانسه در ایران تحت عنوان «مذاهب ملل متمدنه تاریخ سید علیمحمد معروف بباب» بفرانسه تالیف کرده وکتاب مزبور اخیراً بوسیله یکی از فضلای بابیه بفارسی ترجمه شده است.

راعازم سفر کربلا نمود و فرزندان خـود را بشوهر سپرده همراه تنی چند از اهل خاندان که گویا مرضیه خواهرش نیز با وی بوده بجانب کربلا عزیمت نموده و ایام اواخر عمر سید رشتی را درك کرده وخوشه چینی از خرمن فضایل آن استاد پرداخت واز جانب سید بقرة العین ملقب گردید وپس از تکمیل مطالعات خود ودر گذشت سید مجلس درسی در کربلا ایجاد نموده وبرای عده کثیری ازطلاب از پس پرده تدریس میکرد و باین ترتیب آوازه فضل و دانشش در کربلا نیز پیچید وچون مقارن این ایام ندای ظهور سید باب درشیراز بگوشش رسید ازدیدن آثار ونوشتجات باب بوی ایمان آورده و ازحروف حی یعنی نخستین هیجده نفری که بباب گرویده اند شد واز این پس پروانه بی پروای ما باشور و حرارت غیر قابل وصفی در کربلا بتبلیغ ودعوت مردم پرداخته باطراف و اکناف نامه مینوشت و با قلم توانای خود همه را بکیش خویش دعوت میکرد و دراین مقام با پدر وعموی خود نیز بمکاتبه ومباحثه پرداخته است (۱)

قرة العین دراین ایام درخانه سید رشتی اقامت داشته وعیال سید که بوی ارادت تام میورزید بگرمی از او پذیرائی نموده وبابیان مقیم کربلا همه روزه در آن منزل مجتمع واز محضر او استفاضه میکردند اماقریحه واستعداد ذاتی او درفهم دقایق توحید ودرك اسرار معرفت وافشاء آن حقایق برای همکیشان رفته رفته صاحبان عقول ضعیف را بمخالفت ومبارزه باوی برانگیخته و عاقبت کار مشاجره آنان با قرة العین بدانجا کشید که خلاصه ئی از عقاید وافکار و استنباطات وی را با آنچه خود برخلاف او معتقد بودند نوشته بحضور سید باب ارسال و ازمولای خود در آن باب داوری طلبیدند واین است قسمتی از آنچه باب درپاسخ یکی از آنان نوشته که از آن عظمت مقام قرة العین درنظر وی بخوبی آشکار میشود :

واما ما سئلت عن المراة التی زکت نفسها و اثرت فیها الکلمة التی انقادت الامور لها وعرفت بارئها فاعلم انها امرأة صدیقة عالمة عاملة طاهرة ولاترد الطاهرة فی حکمها فانها ادری بمواقع الامر من غیرها ولیس لك الا اتباعها که در اینجا باب گذشته

---

(۱) از بستگان قرة العین تا آنجاکه آثار بابیه حکایت دارد حاجی ملاعلی عمویش و مرضیه خواهر او و آقا میرزا علی شوهر مرضیه بباب گرویده‌اند .

از انکه قرة العین را صدیق و عالم و عامل و طاهره نامیده صحت اقوال و عقایدش را نیز تأیید نموده و او را داناتر از دیگران بمواقع امر معرفی و مخاطب را به پیروی از او توصیه کرده است وچون دراین نوشته سید باب وی را طاهره خوانده از این پس درمیان بابیه باین نام مشهور وهمه باو حضرت طاهره یا جناب طاهره خطاب کرده اند در این ایام رفته رفته آوازه دانشمندی و نفوذ کلمه وشوروهیجان وبی پروائی عجیب قرة العین درامر تبلیغ مردم بآئین باب علمای کربلا رابرضد وی بر میانگیزد تاجائی که حاکم کربلا متعرض او شده قرة العین بوی میگوید من مدعی مقام علم هستم علمای کربلا را ازشیعه وسنی جمع کن تا با آنها بمباحثه بپردازم (۱) حاکم به اوتکلیف میکند که از کربلاخارج نشود تا دستور از حکومت بغداد برسد لکن قرة العین بموجب دستوری که در اینوقت از سید باب دریافت مینماید باچند نفر زن ومرد از اصحاب خود بی آنکه کسی مانع شود از کربلاخارج شده ببغداد میرود و در آنجا بر مفتی شهر وارد شده و باوی بمحاجه پرداخته او رامجاب میسازد ومدتی نیز در بغداد مانده و باز آنی از دعوت عارف و عامی فارغ نمینشیند وبالاخره دراوایل سال ۱۲۶۳ قمری روانه ایران میشود .

اقامت چند ساله قرة العین درعراق عرب و فعالیت وپشت کار بیمانندش در کار تبلیغ آئین جدید بانتشار دعوت باب وپیشرفت امر بابیه در آن سامان کمك فراوان نموده ودر عین حال که آن شمع فروزان میسوخت واطراف خوددراروشنی میبخشیده تنها بهدایت اطرافیان و ساکنان آنسامان هم اکتفا نکرده بلکه نامهها و رسائلی که از او دردست است حاکی است که وی از آنجا بافضلاء و دانشمندان ایران نیز بمکاتبه ومباحثه درباب آئین باب پرداخته وبا بیان شیرین ومنطق متین و قلم توانای خود باهریك محاجه کرده ودر اثبات صحت عقیده خویش هنر نمائیها نموده که دورساله از آنها یکی بعربی در جواب حاجی محمد کریم خان کرمانی و دیگری به فارسی درجواب ملاجوادخوارولیانی است .

قرة العین چنانکه گذشت با جماعتی ازهمکیشان خود از عراق عرب عازم

---

(۱) نقل از نقطة الکاف ص ۱۴۱

ایران شده شیخ صالح عرب وشیخ طاهر واعظ وملا ابراهیم محلاتی وآقاسید محمد گلپایگانی از خواص اصحابش نیز بساوی بوده اند در ورود بکرمانشاه و اقامت چند روزه دراین شهر بهدایت مردم پرداخته واز آنجا بهمدان رفته علمای شهررا بآئین جدید دعوت واز این رهگذر غوغائی برپا نموده و قصد داشته برای هدایت محمد شاه یکسر بجانب تهران حرکت کند که پدرش از ورود او بایران مطلع شده کسی را بسویش میفرستد که بقزوین بیاید لذا قرة العین باهمراهان خود وارد قزوین شده لکن دراین شهر نه تنها نصیحت پدر وبستگان دراو مؤثر نشده بلکه باآنان بمباحثه پرداخته وبالاخره ازجانب پدر ازاینکه ازخانه خارج شود ممنوع میگردد قرة العین دراینوقت مشاجرات ومباحثات مهمی باعموی فاضل خود حاجی ملاتقی داشته وعاقبت چون عمویش ازمباحثه با او نتیجه نمیگیرد روی خشونت بوی نشان داده بآزار واذیتش میپردازد .

ورود قرة العین بقزوین وداستان مباحثات او بابستگانش برشور و هیجان بابیان قزوین افزوده ودر این اوقات حادثه مهمی که رخ داده وبالنتیجه موجبات گرفتاری او وهمکیشانش را فراهم میکند داستان قتل حاجی ملاتقی عموی اوست باین شرح که درقزوین شیخ صالح طاهر نامی ازمردم شیراز که از مریدان شیخ احسائی بوده وقتی میشنود حاجی ملا تقی شیخ را لعن مینماید بنزدوی رفته سخن از مراد خود بمیان میآورد وچون او نسبت بشیخ بد زبانی میکند بعقیده خود وی را واجب القتل تشخیص داده منتظر فرصت میشود وروزی درحالی که حاجی ملا تقی درمحراب مشغول نماز بوده غفلتاً بروی تاخته اورا بقتل میرساند این واقعه در زمستان سال ۱۲۶۳ هجری قمری درقزوین روی داد بدیهی است قتل چنین مجتهدی درشهر هیجان وانقلاب عظیم برپا نموده وبسابقه اختلاف عقیده ومباحثات طولانی قرة العین باوی انظار عموم دراین حادثه یك جهت متوجه قرة العین شده همه اورا محرك ومسبب قتل عموی خود میدانند از این رو زندگی او و یارانش به خطر افتاد چنانکه نویسنده نقطة الکاف مینویسد از این طایفه قریب ۶۰ یا ۷۰ نفر را بیگناه دستگیر نموده انواع مشقات بر آنان وارد مکینند و از جمله اصحاب

قرة العین شیخ صالح عرب را چوب بسیار زده میخواهند داغ کنند که قاتل خودرا بحکومت معرفی کرده باکمال صراحت حقیقت واقعه را شرح واقرار بقتل مینماید مع الوصف قاتل مزبور را باچند نفر از پیروان قرة العین که عبارت بوده اند ازملاابراهیم محلاتی وشیخ صالح عرب وحاجی محمد علی که مرد بسیارفاضلی بوده وحاجی اسدالله نام پیرمرد مریضی که ازبستر بیماری بیرونش کشیده اند همه را زنجیر کرده در زمستان سرد روانه تهران مینمایند دراین شهر قاتل فرار کرده و از بابیه دستگیر شده دراثر پافشاری صدر قزوینی شیخ صالح عرب را سر بریده حاجی اسد الله را نیز شهید میکنند ودو نفر دیگر را بقزوین بر گردانیده بدرختی بسته ومردم شهر جمع شده هریك زخمی بآنان زده بفجیعترین وضع بقتل میرسانند این کشتار بنا بتصریح صبح ازل در رساله « مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع » نخستین خونریزی است که از بابیه در ایران بوقوع پیوسته است اما قرة العین در بحبوحه این غوغا یعنی همان هنگام که مأمورین حکومت اتباع اورا دستگیر ودر تعقیب وی بوده اند شبانه بدستیاری چندتن از همکیشان موفق بفرار از قزوین شده از بی راهه بجانب خراسان روانه میگردد وملامحمد شوهروی نیزمقارن این ایام او را طلاق داده است .

دراین هنگام ملاحسین بشرویه ملقب بباب الباب که از اعاظم بابیه و اول من آمن باب بوده برای تبلیغ درخراسان اقامت داشته وبراثر اقدامات او آوازه ظهور جدید در آن‌سامان پیچیده وبابیه عموما بموجب توقیعاتی که در دست است از جانب مولای خود مکلف بعزیمت بخراسان و پیوستن بباب الباب بوده اند و قرة العین هم بهمین مناسبت باهمراهان بجانب خراسان روانه شده ودر قریه‌بدشت یك فرسنگی شاهرود بجماعتی دیگر از بابیه که عازم خراسان بوده اند برخورده و در این ضمن ملا محمد علی بار فروشی ملقب بقدوس که از حروف حی و سران معظم بابیه بوده ازخراسان وارد و در بدشت باصحاب مزبور پیوسته وبا قرة العین ملاقات میکنند وبابیه که در اینوقت از اکثر شهر های ایران بجانب خراسان رو کرده وعده کثیری شده بودند پس از ورود قدوس دربدشت توقف میکنند وچون

درهمین اوقات بواسطه تبلیغات مؤثر باب الباب از خراسان غوغائی عظیم بر پا و علما وحکومت متعرض وی شده واو درشرف خروج از خراسان بوده است چنین بنظر میرسد که آمدن قدوس از خراسان واستحضار بابیه از اوضاع آن سامان موجب شده باشد که این جماعت از رفتن بخراسان صرف نظر و در بدشت اقامت نموده باشند در اینوقت سران وبرگزیدگان بابیه که عموماً آنجا بوده اند مجمع مهمی تشکیل داده ودرباره حقایق آئین جدید ببحث میپرداختند وچون عوام بابیه تا آن زمان اعتقادشان نسبت بمولای خود از حدود باب امام بودن تجاوز نمیکرده و از چگونگی آئین باب بی اطلاع بوده اند قرة العین مستور ماندن حقایق را از ایشان جایز ندانسته وروا نمیدارد عده ئی بی آنکه بکنه قضیه برخورده و بآنچه منظور قائد این امر است پی برده باشند کورکورانه از آنها اطاعت کرده خودرا درمهلکه اندازند از اینرو باصرار هرچه تمامتر درمجمع خواص میکوشد که بزرگان قوم را بقبول افشاء حقایق برای اصحاب وادارد وبالاخره منطق قوی وروح حقیقت نواز او بر عقیده کسانی که معتقد بوده اند گفتن حقایق برای عوام زود وموجب تفرقه آنها است فائق آمده همه صحت نظر اورا تصدیق میکنند.

گویند قرة العین دربدشت همه روزه ازپس پرده برای جماعت بابیه وعظ ونطقهای مهیج وغرا ایراد میکرده است وروزی که تصمیم گرفته منظور خودرا عملی کند بدو نفر از خواص خود دستور داده درضمن نطق هنگامیکه او اشاره میکند باقیچی بندهای پرده ئی را که ازپس آن سخن میگفته پاره کنند و در این روز دربرابر جماعت کثیری از همکیشان که برای استماع نطق او مجتمع شده بودند بصحبت پرداخته فصاحت کلام وشجاعت فطری وصراحت لهجه اودر افشاء حقایق مجلس نطق اوراشور وهیجان دیگری بخشیده بوده ودرحالی که باحرارت سخن میگفته ناگهان اعلام میکند که سید باب همان قائم منتظری است که مطابق اخبار اسلام بشرع جدید و کتاب جدید ظهور نموده همانطور که همه فرستادگان الهی ناسخ آئین قبل خود بوده اند او نیز نسخ کننده قرآن وشریعت اسلام است برای دعوت مردم بسر منزل سعادت وحدت ویگانگی قیام کرده.

درهمین اثناء باشاره وی پرده حائل نیز افتاده وچهره واندام برازنده او
درحالی که همه را ببرادری وبرابری ووحدت و اتفاق دعوت میکرده در برابر
اصحاب هویدا میشود دیدن این منظره وشنیدن آن حقایق از زبان قرة العین مستمعین
را بوحشت وحیرت عمیقی دچار نموده بعضی چشم خود را میبندند که دیدگانشان
برخسار زن نامحرمی نیفتد وجمعی از آن مجمع فرار کرده وعده کمی هم گفتار و
کردار قرة العین را بدیده قبول نگریسته وهمهمه درمیان حاضرین افتاده ومجلس
برهم میخورد وعوام بابیه از این عمل نابهنگام وغیرمأنوس قرة العین بشدت انتقاد
کرده وشکایت اورا بنزد قدوس که در آنمجمع حاضر نبوده برده و قدوس هم پس
از مباحثه ئی که درحضور اصحاب باقرة العین دراین باب نموده گفتار و کردار ویرا
تایید کرده همه ساکت و آرام میشوند وباین ترتیب در اثر تهور و فداکاری بیمانند
قرة العین درراه بیداری قوم که در آن احتمال همه گونه خطر برای خود او واصل
امر میرفت باقیمانده اصحاب نیز برحقایق آئین جدید پی برده با درك حقایق تازه
وایمان راسخ عازم فداکاری در راه نشر آئین خود شده اند واما از واقعه بدشت
درعین اینکه عالیترین نتیجه ئی که مد نظر دقیق ونکته سنج قرة العین بود
گرفته شد حربه ئی هم بدست دشمنان بابیه افتاد که بر آنچه آنجا گذشت پیرایه
ها ببندند ونسبت های ناروا وبرخلاف حقیقت وانصاف ببابیه دهند وبالجمله حقیقتی
را که قرة العین در آنجا بیان کرد و آن دعوت بسوی وحدت ویگانگی وبرابری
بود دشمنان اینطایفه چنین تعبیر کردند که آنان باشتراك در اموال و زنان
معتقدند وحال آنکه قطع نظر از اینکه سران بابیه بتصدیق دوست ودشمن از علماء
پرهیز کار آئین اسلام بوده‌اند یك نظر اجمالی بکتاب بیان و دیگر آثار سید
باب خواننده را متوجه میسازد که نه تنها چنین توهمی درباره اینطایفه ناروا است بلکه
تضییقاتی که در روابط وحشر ونشر زنان ومردان بایکدیگر قائل شده‌اند بطلان
این اتهامات را مدلل وغرض ورزی تهمت زنندگان را نیکو آشکار میسازد وهم
طرز عمل و فداکاری و جانبازی اصحاب فداکار باب عموما قهرمان این داستان
خصوصا که باقطع علاقه از خویشان وبستگان و بی اعتنائی به مال و منال دنیاو

پشت پا زدن بجاه و مقام تا آخرین نفس در راه اثبات واعلای امر آئین ایستادگی کرده دیگر مجالی برای اعتنا باقوال دشمنان این قوم باقی نگذاشته وسرگذشت جانسوز این نادره گیتی بخودی خود بهتر و بزرگترین مبطل اقوال بی اساس آنان تواند بود باری اجتماع بزرك وتاریخی بابیه در بدشت در نیمه اول سال ١٢٦٤ هجری قمری پایان یافته قرة العین باتفاق قدوس وسایر همکیشانش روانه مازندران شده تا اراضی هزار جریب با آنها بوده در اینوقت اهالی قراء و قصبات آن سامان آنان را سنگسار کرده اموالشان را بیغما میبرند و از اینجا قرة العین بنور مازندران جهت تبلیغ روانه شده و قدوس وهمراهانش عازم بارفروش شده و پس از واقعه بدشت طولی نمیکشد که باب الباب هم از خراسان بمازندران وارد شده وبابیها که بنا بود در خراسان بوی ملحق شوند در اینجا باو پیوسته و جنك معروف قلعه طبرسی که میان آنان با قوای دولتی رخ داده آغاز ومنجر بمقاومت دلیرانه اصحاب باب و سرانجام کشتار وحشیانه ایشان میشود که تفصیل آن در تواریخ قرن اخیر مسطور واز موضوع بحث ما خارج است اما قرة العین پس از یك سلسله تبلیغات مؤثر در صفحات نور عازم بارفروش گردیده بقدوس ملحق گشت ودر اینجا میرزا یحیی نوری معروف بصبح ازل را ملاقات کرده و چنانکه نویسنده نقطة الكاف مینویسد بدستور قدوس صبح ازل را بجائی که مأمور بوده برده وظاهر آنستکه قرة العین از آنجا باز بنور روانه شده باشد وچون گرفتاری او چنانکه خواهد آمد در نور بعد از واقعه مازندران واقع شده قدر مسلم آن است که وی در تمام طول جنك طبرسی که نزدیك به ٩ ماه یعنی از شوال ١٢٦٤ تا اواخر جمادی الثانیه ١٢٦٥ باشد در صفحات مختلف مازندران پنهان و آشکارا بتبلیغ ودعوت مردم اشتغال داشته است .

در این مدت صبح ازل را هم مکرر ملاقات کرده و عاقبت پس از خاتمه جنك طبرسی در نور بدست اهالی دستگیر (١) وبتهران اعزام شده در خانه محمودخان کلانتر محبوس گردیده محبس قرة العین در این خانه اطاقی بوده در بالا خانه

(١) نقل از رساله مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع

بسیار مرتفعی که راه بجائی نداشته واز نردبان بلندی که وسیله عبور ومرور آن بوده در مواقع احتیاج آمد وشد مینموده و او که ضمن چند سال ظهور باب آنی از تبلیغ ودعوت مردم فارغ نمینشست ودر این راه دائما در تلاش واز شهری به شهر دیگر میرفت وبقول خود بام ودر از عشق بشور میافکند از این پس تاپایان عمر در گوشه زندان بسر برده از تبلیغات علنی و آمد وشد بکلی ممنوع گردید در گوشه تنهائی روح بلندودل پرشورش دیگر انیس ومونسی جز یادمحبوب خود نداشته و بیشتر اوقات را بخواندن مناجات و ادعیه گذرانیده گاهگاه نیز از تاثرات خاطر پر هیجان وقلب سوزان خود چکامه و غزلی پرداخته آثار واشعار جاویدان خود را بوجود آورده ودر همه حال با خدای خود در رازو نیاز ودر مقام اطاعت محض ورضا وتسلیم صرف در بارگاه قدس اوزبان دلش بدین بیان ناطق بوده

اگر آن صنم زسرستم پی کشتنم بنهد قدم لقد استقام بسیفه و لقد رضیت بما رضی

وگاه طایر بلند آشیان فکر واندیشه اش نظری بخاك نشینان گمگشته در وادی ضلالت وبدبختی افکنده دلش بسر گشتگی آنان سوخته همه را باین ندا به بسر منزل سعادت رهبری کرده :

بگذر زمنزل ماومن بگزین بملك فناوطن فاذا فعلت بمثل ذا فلقد بلغت بما تشاء

وزمانی مناعت نفس واستغنای طبع بیمانندش طعنه بتاجداران زده، چنین سروده

تو وتخت و تاج سکندری من ورسم و راه قلندری

اگر آن خوش است تو در خوری وگراین بداست مرا سزا

وگاهی چنان پرتو انوار شمس حقیقت را در آئینه مصفای وجود خود منعکس دیده که ازتماشای آن خود پرستی آغاز کرده و گفته است :

من شدم ازمهرتوچون ذره پست و ز قدح باده عشق تو مست

تا بسر زلف تو دادیم دست تا تومنی من شده‌ام خود پرست

سجده گه من شده اعضای من

و گاه ازاعماق دل سوخته خود ندای دلربای عشق رابگوش جهانیان رسانیده همه را بپیوستن بدریای بیکران وحدت دعوت و در عین حال آنان را از مخاطرات عظیم این راه

آگاه نموده از تن پروری و تن آسائی در راه رسیدن بمقصود برحذر داشته

عشق بهر لحظه ندا میکند بر همه موجود صدا میکند

هر که هوای ره ما میکند گر حذر از موج بلا میکند

پا ننهد بر لب دریای من

وزمانی سخنان خویش را از قالب شعر بدر آورده بلسان مناجات بزبان شیرین فارسی که نمونه هائی از آن در این مجموعه نقل میشود با محبوب خود راز ونیاز کرده و گاهی هنرمندی و قدرت خود را بنوعی دیگر جلوه داده خطب ومناجاتهای غرا بزبان عربی انشاد و برای یاران ودوستان دور ونزدیکش فرستاده که بعضی از آنها بخط او در دست است واز شور وسوز درونی وی وهدایت مردم وتشویق همکیشان بمقاومت وپایداری و جانفشانی در راه اعلای کلمه حق حکایتها دارند وبدینطریق روزگار میگزرانیده تا سال ۱۲۶۶ قمری فرا رسیده و در اوایل آن روح افسرده اش از بشارت طلوع صبح ازل نیروی تازه گرفته هیجان والتهابش روز افزون شده بدین توضیح که میرزا یحیی نوری که در این هنگام جوان نوزده ساله ئی بوده وقرة العین اورا درنور ملاقات کرده بود براثر وصول نوشتجات و آثارش بسید باب ازجانب وی بجانشینی برگزیده شده بصبح ازل ملقب میگردد وباب بشارت ظهور او را بیکایك اصحاب خود داده همه را به پیروی وی طی توقیعات متعدد توصیه و اورا ثمره درخت آئین خود که به خون قدوسها آبیاری شده بود معرفی مینماید و اینجا است که بار ور شدن این درخت مقدس بلبل دستانسرای معروف آن یعنی قرة العین را به نغمه سرائی وا داشته دربشارت این ظهور گفته:

بخلق جهان ساقیا ده نوید که شد شام غم صبح عشرت رسید

بغمدیدگان ده تو جام صفا بعشاق دلخسته بر زن صلا

که عین ظهور ازل آمده جمال خدائی هویدا شده

باین مژده گر جان فشانم رواست ازاین مژده خوش وقت رب علاست

تا آنجا که میگوید

چو نور جمال تو آمد عیان ثمر خواندت از لطف رب بیان
مراد از شجر نیست غیر از ثمر شجر از ثمر میشود جلوه گر
بیان از تو تکمیل گردیده شد همه سر پنهان حق دیده شد

وپیشگوئی عجیب اورا که بعد ها ضمن فتنه هائی که در این آئین نوبنیاد رخ داد وتنها وجود صبح ازل مانع اضمحلال اساس آن گردید این بیت بخوبی حکایت دارد

نبود ار وجودت نبودی بیان نبودی درعالم زایمان نشان

ودنباله منظومه را بدینگونه ادامه داده :

کجا من کجا وصفت ای محترم عدم چون کند وصف ذات قدم
همه شرك محض است توحید من منزه تو هستی ز تحمید من

اما از عمر شادمانی عمومی بابیه در این باب چند ماهی بیش نگذشته که شعبان هزار و دویست وشصت و شش فرا رسیده ودر بیست و هفتم آن سید باب در تبریز بقتل میرسد وقرة العین که در طول شش سال و کسری ظهور باب با شهر بشهر و کوبکو گشتنها یکبار هم بظاهر چشمش برخسار مولای خود نیفتاده بود بهجران ابدی او گرفتار و قلب حساسش مجروح وداغدار میگردد و سوز درون خود را بامثال این ابیات ابراز داشته :

فراق رویت ای سلطان خوبان چوزلفت کرده عالم را پریشان
بهر بزمی در آیم همچو طفلان که شاید بشنوم افسانهٔ تو

پس از این قرة العین دو سال بقیه عمر خودرا نیزمانند ایام گذشته در گوشهٔ زندان بسر برده ودر تمام این مدت از مراوده وحتی مکاتبه با یارانش بکلی ممنوع بوده چنانکه عزیه خانم (۱) خواهر بزرك صبح ازل که بسیار طرف توجه وعنایت قرة العین بوده برای مکاتبه ورساندن مطالب خود بوی خواهر خردسال خودفاطمه خانم را که در آن تاریخ هشت نه ساله بوده بخانه کلانترنزد قرة العین میفرستاده ونامه های خودرا درون جیبی که در زیر لباس طفل مخفی بوده نهاده وبدینوسیله بوی میرسانیده وبهمین ترتیب هم مراسلات ونوشتجات او را دریافت میکرده که

(۱) مؤلف کتاب تنبیه النائمین (وفاتش در سال ۱۳۲۲ قمری در تهران روی داده است)

بعضی از آنها بخط قرةالعین اینك نزد باز ماندگان بانوی یاد شده موجود است .
خاطره ئی که فاطمه خانم از این ایام داشته و آنرا برای بستگانش بیان نموده اینستکه دریکی از روزها قرةالعین که برای انجام کاری از بالا خانه پائین آمده بود هنگام بازگشت بجایگاه خود دربالا رفتن از نردبان بلند رنج فراوان دیده و محمود خان کلانتر را نفرین کرده است .

مقارن این ایام خانواده حجت زنجانی که پس از قتل حجت و کشتار دسته جمعی بابیه در زنجان از طرف دولت دستگیر شده و انها را در سر طویله خانه سید ابو القاسم امام جمعه زنجان بنا گوارترین وضعی منزل داده بودند از طرف حکومت وقت بتهران احضار شده و پس از ورود آنها را بخانه محمود خان کلانتر میفرستند بانو سلطان خانم عیال حجت وقتی بقرة العین میرسد بیحد منقلب شده و قرة العین او و فرزندان و کودکان پابرهنه ورنجدیده اش راچون جان در آغوش کشیده همه را استمالت نموده دلداری میدهد واهمیت فداکاری حجت ورنجی را که در راه اثبات عقیده متحمل شده اند گوشزد آنان میکند .

این قافله ستمدیده تاهنگام خروج ازتهران بامردولت وروانه شدن بشیراز مدت چهل روز درخانه کلانتر از فیض محضرقرةالعین بهره مندورنج خاطرافسرده را بزیارت وی تسکین میداده اند وتنها زمانی هم که قرة العین درمدت طولانی حبس خویش پیرامون خود همزبانی میدیده همین ایام بوده است .

اما از مسلمانان علما و فضلا برای محاجه ومباحثه بنزد وی میرفته و همه از کثرت تبحر واحاطه او برعلوم درشگفت میشده‌اند مسیو نیکلادر کتاب خودشرح مباحثه حاجی ملاعلی کنی و حاجی ملا میرزامحمد اندرمانی را با قرةالعین ذکر نموده و مینویسد این مباحثه بامر میرزاآقا خان نوری صدراعظم صورت گرفته وعاقبت هم همین دومجتهد حکم تکفیر و قتل اورا داده‌اند .

روزگار قرةالعین بنحوی که اشاره شد میگذشت تاقضیه تیر اندازی سه نفر بابی بناصرالدین شاه در نیاوران شمیران پیش آمده که تفصیل آن درتواریخ مسطور است ومجمل آن اینستکه درروز یکشنبه ۲۸ شوال ۱۲۶۸ هجری قمری سه نفراز بابی

ها در قریهٔ نیاوران مترصد آمدن شاه شده وقتی او با همراهان از قصر خارج میشود بعنوان تقدیم عریضه جلو آمده وی را هدف تیر طپانچه قرار میدهند ولی تیر ها کارگر نشده همراهان شاه رسیده واورا از خطر نجات میدهند وچون در استنطاق وتحقیقاتی که بعمل میآید معلوم میشود حمله کنندگان بابی بوده اند دولت بتعقیب ودستگیری بابیه پرداخته وعده زیادی ازاعاظم آنان ازقبیل شیخ علی معروف به عظیم و حاجی سلیمان خان و آقا سید حسین کاتب وحاجی میرزا جانی کاشانی وملاعبد-الکریم قزوینی رادستگیر نموده و پس از استنطاق آنها بزرگان مملکت تصمیم میگیرند بمنظور آنکه دست همه مردم بخون این طایفه آغشته شود هر یك را به دسته وصنفی بسپارند که بهرنوع بخواهند آنان را بقتل رسانند وبدین ترتیب دستگیر شدگان در سلخ ذیقعده ۱۲۶۸ هجری قمری در تهران بفجیعترین وضعی که تاریخ نظیر آنرا کمتر نشان داده کشته میشوند که چون قتل قرة العین هم متعاقب این کشتار دسته جمعی رخ داده ما قبل از تفصیل آن بمناسبت ذکر این واقعه و فرا رسیدن صدمین سال شهادت آن فدا کاران جانباز که تا آخرین نفس درعقیده خود ثابت قدم مانده و با خون خویش شهادت بر ثبات رای و علو درجه ایمان خود داده اند جریان قتل هریك را از روی ناسخ التواریخ عینا در اینجا نقل نموده سپس بحال و کار قرة العین میپردازیم.

مؤلف تاریخ مزبور پس از ذکر واقعه تیراندازی ودستگیری بابیه مینویسد.

این هنگام علمای بلد و چاکران درگاه ازحضرت شاهنشاه خواستار شدند که هر کس این مردم مرتد را که مخرب دین سید انام وقاصدجان شاهنشاه اسلام اند بدست خویش سر بر گیرد اورا ثواب جهاد اکبر باشد بهتر آنست که شاهنشاه داد خواه هریك از ایشان را بدست طایفه ئی از مردم بسپارد تا عرضه هلاك ودمار سازند و در این ثواب انباز باشند ودیگر اینکه این جماعت بدانند که تمامیت مردم ایران در خون ایشان شریك اند وهرگز با این داستان همداستان نشوند شاهنشاه را این سخن پسند داشت وصدر اعظم نیز خط قبول بر این منشور گذاشت لاجرم ملا شیخعلی را روز چهار شنبه سلخ ذیقعده علمای شهر حاضر کردند و دیگر باره عقاید اورا

فحص نمودند واو را کافر وملحد یافتند وبقتل او شتافتند و سید حسن خراسانی را بشاهزادگان سپردند تا همه گروه اورابا تیغ پاره پاره کردند و ملا زین العابدین یزدی را مستوفی الممالك و دیگر مستوفیان بصدمات مستوفی متوفی داشتند و ملا حسین خراسانی را شاهزادگان نظام الملك ومیرزا سعیدخان واتباع وزارت دول خارجه مقتول ساختند و میرزا عبد الوهاب شیرازی که در بلده کاظمین یك چند روز خویش را بدعوت طریقت میرزا علیمحمد باب میگذاشت و فقها از آن بلده بطرد و منعش اخراج کردند بدست جعفر قلیخان برادرصدراعظم و فرزندان او میرزا علیخان وموسی خان وذو الفقارخان مقتول شد وملا فتح الله قمی ولد ملا علی صحاف که بدن مبارك پادشاه را بزخم گلوله جراحت کرد فرمان رفت تا در نیاوران بدن اورا از چند جای سوراخ کردند وبن شمع فرودادند و شمعها را بر افروختند در اینوقت حاجی علیخان فراشباشی حاجب الدوله پشت او راهدف گلوله ساخت و فراشانش با کاردودشنه پاره پاره کردند وشیخ عباس طهرانی را امرای دربار و خوانین والا تبار بکشتند ومحمد باقر نجف ابادی راکه باقرار و اعتراف خویش در مقاتلت مازندران و زنجان باجماعت بابیه حاضر بوده پیشخدمتان حضور پادشاه تباه ساختند ومحمد تقی شیرازی را اسدالله خان میرآخور وایضان وخدمه باربند پادشاهی مأخوذ داشته نخستین نعل اسب برپای او بستند واز آن پس باتخماخ ومیخ سر وتنش را درهم شکستند ومحمد نجف آبادی را ایشك آقاسی وجارچی باشی ونسقچی باشی واتباع ایشان مقتول ساختند ومیرزا محمد نیریزی راکه در نیریز ومازندران وزنجان باتفاق جماعت بابیه رزم داده بود میرزا محمد سر کشیك ویوزباشیان و غلام پیشخدمتان نابود نمودند ومحمدعلی نجف آبادی را بدست خمپاره چیان سپردند تا نخست چشم اورا بر کندند وآنگاهش برخمپاره بسته آتش درزدند وسید حسین یزدی راعزیزخان اجودانباشی ومیران پنجه وسرتیپان وسرهنگان مقتول ساختند وآقا مهدی کاشی را نیز فراشان بقتل آوردند ومیرزا نبی دماوندی را به مدرسه دار الفنون فرستادند تا معلم ومتعلم فراهم شده پاره پاره کردند ومیرزا رفیع نوری را سوار نظام از پای در آوردند ومیرزا محمود قزوینی را جماعت زنبورکچیان به

هدف زنبورك بستند وجسدش را با کارد ودشنه ازهم باز کردندو حسین میلانی را که دیهی از توابع اسکو است وجماعت بابیه او را مکنی بحضرت اباعبدالله نموده بودند سربازان افواج بحکم نیزه پیش کشتند وملاعبدالکریم قزوینی را جماعت توپچیان که حاضر رکاب بودند مقتول ساختند لطفعلی شیرازی را جماعت شاطران عرضه هلاك ودمار ساختند ونجف خمسهٔ را بمردم شهر سپردند تا با چوب و سنك زمین را از خونش لعل رنك کردند وحاجی میرزاجانی تاجر کاشی را آقامهدی ملك التجار ودیگر تاجران وبازرگانان هریك جراحتی کردند تا از پای درآمدو حسن خمسهٔ را نصرالله خان سالار خوان وخدمتکاران مطبخ خاص مقتول ساختند ومحمدباقر قهپایه را آقایان قاجار با تیغ آبدار بخاك افکندندو صادق زنجانی ملازم ملا شیخعلی که روز نخست درپای اسب شاهنشاه ازپای درآمد فرمان رفت تاجسد او را چند پاره کرده واز دروازه‌های شهر بیاویختندو حاجی سلیمانخان را که خانه‌اش محطرجال بابیه بود باتفاق قاسم نیریزی که خود راوصی سیدیحیی میدانست برحسب فرمان آقاحسن نایب فراشخانه بدار الخلافه طهران آورده وبدن ایشان را سوراخهای فراوان کرده وبن شمع در برده شمعها را بیفروخت واهل طرب‌را حاضر کرده با ایشان از ارك سلطانی بمیان شهر وبازار عبور دادو مردم شهرصغیر و کبیر زبان بلعن ونفرین میگشودند واز بام و در برسر ایشان خاك و خاکستر به باریدند بدینگونه طی مسافت کرده در بیرون دروازه شاهزاده عبد العظیم فراشان دژخیم حاضر شده تن ایشان راچهار پاره را کردند واز چهار دروازه بیاویختند و قرةالعین دختر حاجی ملاصالح قزوینی که‌ازاین پیش در قضیه‌های جماعت بابیه شرح حال او مسطور افتاد بعد از قلع وقمع بابیه از مازندران‌او را بطهران آورده بـه محمودخان کلانتر شهر سپردند تانیك بدارد تا کنون یکسال (۱) درخانه اومحبوس بود وبااینهمه گاهگاه کلمات ناصواب از وی اصغا میرفت در اینوقت اوراازسرای

---

(۱) یکسال سهو است چه همانطور که مؤلف هم اشاره کرده قرة العین پس از ختم جنك طبرسی (۱۲۶۵ قمری) از نور بتهران اعزام ودرخانهٔ کلانتر محبوس شده وباتوجه به اینکه تاهنگام قتل هم درخانهٔ کلانتر اقامت داشته مدت حبس او بیش از سه سال طول کشیده است .

محمودخان بیرون فرستاده بجهان دیگرجای دادند . »

این عده ۲۸ نفری که نامشان درتاریخ مزبور و دیگر تواریخ ثبت است معاریف بابیه بوده اند و عده زیاد دیگر از این طایفه را در این گیر ودار ودر گوشه و کنار بأشدّ عذاب کشته وحتی گاهی اشخاص غیر بابی را هم باغراض دیگر به این نام بقتل رسانیده‌اند اما سرانجام کار قرة العین این است که درهمان اوقات که بابیه تحت تعقیب واستنطاق درآمده بودند او را نیز به نیاوران برده استنطاق میکنند وی باکمال صراحت عقیده خویش را اظهار داشته و وفاداری خود را بآئینی که مبغوض دولت وملت بوده بی پروا ابراز مینماید .

کنت دو گبینو مؤلف کتاب فلسفه ومذهب در آسیای وسطی در کتاب خود در این باب شرحی نوشته که ترجمه آن این است « یك‌روز صبح محمودخان‌از اردوی سلطنتی باز گشت و داخل اندرون شد وپس از سلام واحترامات لازمه به قرة العین گفت خبر تازه خوشی برای شماآورده ام قرة العین تبسمی کرده و با کمال شتاب گفت من آنرا میدانم واحتیاج بگفتن شما ندارم محمود خان گفت شما ممکن نیست بدانید قضیه ازچه قرار است زیرا این یك امری است که صدر اعظم مرا مامور کرده بشما اعلام نمایم وتردیدی ندارم که سلامتیتان در آن است و آن این است که شما را به نیاوران میبرند ومیپرسند قرة العین آیا شمابابی هستید شمافقط جواب میدهیدنه آنها با اینکه یقین‌دارند بابی هستید مایل اند بیش از این از شما جوابی نشنوند وامیدوارند یك چند شما بحالت انزوا زندگی کرده با مردم صحبت نکنید ومستخلص شوید .

قرة العین گفت قضیه اینطور نیست که شما نقل میکنید بلکه بهتر از آن است که خبر میدهید ولی خودتان از آن آگاه نیستید قضیه اینستکه فردا ظهر خود شما که کلانتر هستید مرازنده خواهید سوزاند ومن چنانکه آرزوی من است یك شهادت درخشانی بخدا وحضرت خواهم داد .

محمود خان متحیرانه گفت شما در این اندیشه نباشید قضیه چنین نیست زیرا محققاً شما از آنچه میخواهند امتناع نخواهید کرد و البته هوا خواهان‌شماهم

بگفتار شما اطاعت خواهند کرد این چه خیالی است میکنید قرة العین با یك وضع جدی گفت امیدوار نباشید که من آنی ولو بظاهر هم باشد عقیده خود را انکار کنم آنهم برای یك امر پوچ و مهمل که یك کالبد موقتی بی قدر و قیمت را چند روز بیشتر حفظ کنم! نه اگر از من بپرسند و البته خواهند پرسید من سعادتمندم که حیات خود را در راه خدا بدهم و تو محمود خان حالا آنچه را که بتو میگویم و فردا مرك من بتو ثابت خواهد کرد که ترا فریب نداده ام گوش بده « ارباب که تو باو خدمت میکنی پاداش خدمت ترا نخواهد داد بلکه بر عکس تو بحکم ظالمانه او با کمال بیرحمی تلف خواهی شد پس سعی کن که قبل از مرك روحت را بشناسائی حقیقت پرواز دهی »

بنا بر آنچه نقل شد و قتی قرة العین در استنطاقی که از او بعمل آمد صراحة عقیده خود را بیان کرد او نیز باید بسر نوشت دیگر همکیشان خویش برسد ولی جریان قتل وی مانند آنان آشکار نبوده بلکه شبانه او را از خانه کلانتر بباغ ایلخانی (۱) برده باشتاب بقتل میرسانند در کیفیت کشته شدن او اقوال مختلف گفته و شنیده شده "بهمین مناسبت صبح ازل هم در پاسخ پرفسور ادوارد برون در رساله مجمل بدیع چنین نوشته « و آن مظلومه ط (۲) را از حبس شب طلبیدند و بهمین اختلاف رواة چنانچه شنیده اند بشهادت رسانیدند اصل آن نزد مباشرین است و حکم دهندگان آن ایام والده شاه و فراشباشی و صدر اعظم بودند البته اختلافات سابق ایام را میدانند هکذا در این ایام هم چنین است محقق امری بیان نتوان نمود چرا که باختلاف میگویند چنانچه بعضی روایت نموده که در باغی ریسمان بحلقومش بسته کشیدند.

مسیو نیکلا در فصل دوازدهم کتاب خود داستان آن شب و کیفیت قتل قرة العین را از قول اهل خانه کلانتر و برادر زاده او مشروحاً بیان کرده که چون

(۱) باغ ایلخانی بعداً بانك استقراضی شده و محل فعلی بانك ملی ایران در خیابان فردوسی میباشد.

(۲) مراد از ط طاهره است

قول مشهور هم در این موضوع همان است تا قسمتی از ترجمه آنرا عینا در اینجا نقل میکنیم».

« یکی از زنان مسلمان خادمه خانه کلانتر اقامت قرة العین را در آن‌خانه چنین نقل میکند: محبوس هنگام سحر بلند می‌شد در صورتیکه همه اهل خانه در خواب بودند وضو میگرفت و آهسته دعا و مناجات میخواند روزها هرگز از اطاق بیرون نمیآمد و آنرا بانهایت دقت پاك نگاه میداشت و هیچکس را نمیپذیرفت مگر اینکه قبلا اجازه داشته باشد. با اینکه در اطاق خود تنها بود همیشه مثل اینکه در میان یك جمعیتی است مقید بپوشیدن لباس بود و نهایت احتیاط را در طرز رفتار و کردار خود داشت گاهی نیز در اطاق قدم میزد و دعا میخواند زنانی که بدیدن او می آمدند پس از درخواست اجازه مرخصی همه فریفته جمال و فصاحت بیانش میشدند همه مطیع و از او تمجید میکردند. بالاخره شبی برحسب معمول از اطاق بیرون آمد من بیدار بودم رفت در حیاط و تمام بدن خود را شست و برگشت باطاق و از سرتاپا لباس سفید پوشید و درحال زمزمه عطر بخود میزد هرگز من او را اینطور شاد و بشاش ندیده بودم از تمام زنانی که در این خانه بودند دیدن کرد و معذرت خواست که اگر زحمتی به آنها داده یاخطائی از او سرزده او را ببخشند و درست مانند کسیکه میخواهد مسافرت کند رفتار میکرد همه از طرز رفتار امروزه او متعجب شده و از یکدیگر میپرسیدیم این رفتار یعنی چه و مقصودش چیست؟ چون شب شد چادری پوشید و کمر آنرا بست و چارقدی مانند کمر بند بکمر بست و بعد چاقچور پوشید و در حین اشتغال باین کارها بقدری خندان بود که ما بی اختیار بگریه افتادیم زیرا که ما همه بواسطه مهربانیها و محبت هائی که کرده بود اورا دوست میداشتیم ولی او با خنده بما گفت « امشب یك سفر بزرك و بسیار طولانی خواهم کرد. »

در همین موقع در خانه را زدند گفت بروید باز کنید مرا میخواهند در باز شد و کلانتر آمد و رفت باطاق او و گفت بیائید خانم شما را میخواهند گفت بلی من میدانم و خوب میدانم نسبت بمن چه خواهند کرد اما خوب فکر کنید روزی

هم خواهد آمد که اربابت ترا نیز خواهد کشت این پیش گوئی بفاصله کمی تحقق پیدا کرد پس همانطور که لباس پوشیده بود با کلانتر بیرون آمد وما ندانستیم که او را بکجا میبرند وفردای آنروز فهمیدیم که اورا کشته اند .

یکی از برادر زاده های کلانتر راجع بقتل قرة العین تفصیل زیر را حکایت میکند وقتی که حاجی ملا میرزا محمد اندرمانی وحاجی ملاعلی کنی فتوای قتل حورای بابی را نوشته وبرای شاه فرستادند شاه امر بکشتن او داد قضیه محرمانه وفقط دونفر از کارکنان دولتی میدانستند چند روزی بود که عموی من امر کرده بود که با دقت مواظب پلیس باشم وبتوسط گشتی های زیاد کاملا اطمینان داشته باشم که پلیس ها در سرپست خود حاضرند یانه واعلان کردند که هیچکس پس از سه ساعت از شب گذشته حق بودن در کوچه را ندارد در این شب بمن امر شد که یك دسته پلیس را از خانه کلانتر تا باغ ایلخانی ردیف قرار دهم من کسان خود را پنهان کرده بودم وبآنها امر دادم که هر کس از اعضاء وکارکنان ما نباشد فوراً دستگیر وبکشند چهار ساعت پس از غروب آفتاب کلانتر از من پرسید که آیا تمام احتیاطات لازمه را بجا آورده ام یانه ونظر باطمینانی که باو دادم مرا برد بخانه تنها در اندرون داخل شد وبلافاصله با قرة العین برگشت وپاکت مهر کرده بمن داد وگفت باید این زنرا ببری بباغ ایلخانی وبه عزیز خان سردار تسلیم نمائی ورسید بگیری .

اسبی آوردند قرة العین را سوار کردم اما از ترس اینکه مبادا بابیها از واقعه خبردار شوند شنل خودم را روی سر او انداختم که هر کس اورا ببیند خیال کند مرد است .

بایك مرکب تمام مسلحی براه افتادیم ودر وسط کوچه ها میرفتیم اما با وجود تمام احتیاطات لازمه که بعمل آورده بودیم وبا وجود قوای مهمی که ما را احاطه کرده بودند یقین دارم که اگر بما حمله میشد تمام افراد ما فرار میکردند زیرا که بابیها بقدری ترس ووحشت در توده تولید کرده بودند که حدی بر آن متصور نبود .

همین که داخل باغ شدم نفس راحتی کشیدم محبوس را در اطاقی گزاردم که در دالان دم‌درب باغ بود وبسربازان امر کردم بدقت پاسبان‌درب باشند بعد رفتم بطبقه اول عمارت برای دیدن سردار او تنها بود و انتظار ورود مرا میکشید نامه را باو دادم خواند و گفت کسی ملتفت نشد که اسیر کیست ؟ گفتم هیچکس در کوچه نبود خواهش میکنم رسید آنرا بمن بدهید گفت نه توباید دراجرای قتل حضور داشته باشی بعد رسید خواهم داد .

پیشخدمت ترکی داشت صدا زد جوانی بود خوش صورت سردار تعریف زیادی از او کرد و گفت : مدت زیادی است که تو در خدمت من هستی و من به طوریکه باید توجهی بتو نکرده‌ام اما من ترا دوست دارم ومیخواهم گذشته را تلافی کنم و بتو پاداشی بدهم عجالتاً بگیر این بیست اشرفی را و هرطور دلت میخواهد خرج کن عنقریب یك شغل خوبی‌برای تو تهیه خواهم کرد فعلا این دستمال ابریشمی را بگیر وبا این افسر برو پائین او تورا باطاقی خواهد برد که‌یك زن کافری در آنجا است و مؤمنین را از طریقه اسلام بر میگرداند با این‌دستمال او را خفه کن البته خدمت خوبی است بخدا میکنی ومن نیز به تو پاداش خوبی خواهم داد .

پیشخدمت تعظیمی کرد وبامن براه‌افتاد و من اورا بردم باطاق‌دیدم‌محبوس بسجده افتاده ودعا میخواند پیشخدمت جوان بر آن شد که‌مأموریت خود راانجام دهد قرة العین سر از سجده بلند کرد. نگاه عمیقانه باو کرد و گفت : ایجوان‌حیف است دست تو بآدم کشی آلوده شود .

نمیدانم این کلام چه تاثیری در روح این جوان کرد که مانند دیوانگان پا بفرار گذارد من‌هم دنبال او دویدم و باهم‌رسیدیم نزد سردار پیشخدمت گفت غیر ممکن است که من این کاررا انجام دهم البته میدانم ازمرحمت شمامحروم‌خواهم شد وبدست خود اسباب بدبختی خود را فراهم میکنم معهذا نمیتوانم باین زن دست بزنم .

عزیزخان با تغیر اورا ازپیش خود راند و چند ثانیه فکر کردبعد یکی از

سوارانش را احضار کرد که مدتی بود مغضوب واقع شده و برای تنبیه بخدمات آش پزی مشغول بود و چون حاضر شد بطور دوستانه باو تغیر کرد و گفت : خوب پدرسك دزد گمان میکنم تنبیه تو کافی باشد البته عاقل شده ای و بعد از این با فکر کار میکنی ودست ازدیوانگی خواهی کشید ومورد التفات من میشوی میدانم در این مدت خیلی سختی کشیدهٔ و بتو بد گذشته است بیا این استکان عرق را بگیر و بخور بتو اجازه میدهم پس از آن دستمال تازهٔ باو داد وهمان امری که بجوان ترك کرده بود تجدید کرد با هم رفتیم باطاق بمحض ورود خود را روی قرة العین انداخت ودستمال رابدور گردنش پیچید وچندین دفعه بسختی کشید تا بالاخره نفس او قطع شد بیچاره زن بزمین افتاد دوباره یك زانویش را پشت او گزارده ودستمال را باتمام قوت کشید ومثل اینکه از عمل خود میترسید ومهلت جان دادن به او نداد و بفوریت جسدش را بلند کرده وبرد تا عقب دیوار یخچال و در حالتی که هنوز کاملا جان نسپرده بود در چاه انداخت سردار نوکران را صدا کرده باعجله چاه را پر کردند که سفیده صبح نزدیك بود . »

این بود شرحی که از چگونگی قتل قرة العین گفته وشنیده شده و بدین ترتیب شمع فروزانی که درراه هدایت بشر بر افروخته بود در آن شب ظلمانی یکباره سوخته و خاموش گردید ودر آن هنگام که خاموشی طبیعت وتیرگی شب پرده بروی جنایات بشر کشیده بود جز دیده ناپاك دژخیمان سفاك کسی ناظر آخرین دقایق حیات پروانه بی پروای ما نبود وچنان باشتاب جسد نیمه جان او را در سینه چالی افکندند که بطرفة العینی آن گنج شایگان دانش و معرفت در زیر خاك پنهان شد وروح آن شاعر انقلابی حساس و خطیب توانای سحر آفرین و مبارز شجاع بیباك و بارزترین نمونه عشق حقیقی ومظهر جمال و کمال وجامعتر بگوئیم شاهکار آفرینش که آفریننده توانا همه هنر خود را در خلقت او بکار برده و او را نمونه کامل دست هنرنمای خویش قرار داده بود از قفس تن پرواز کرد و از شکنجه و آزار محیطی که برای هدایت مردم آن برخاسته بود آزاد گردید .

قرة العین رفت ولی آثار جاوید روح و فکر بلندش نام او را در ردیف

بزرگترین فداکاران گیتی مخلد وجاویدان ساخته واگر امروز که صدمین سال شهادتش فرارسیده نویسنده ناتوان گمنامی از او یاد میکند وبعلت پاره ئی قیود و ملاحظات قدر او را عامه مردم نشناخته اند در آینده نزدیك یعنی هنگامی که مردم از تنگنای پرغوغای جهان مادی ونکبت ماده پرستی آن بتنك آمدند ناگزیر بعالم معنویات پناهنده شده وبارزش واقعی کسانی که در راه حق پرستی از همه چیز خود گذشته اند پی خواهند برد آنوقت از داستان زندگی وآثار لایزال او کتابها خواهند پرداخت و نویسندگان و گویندگان دانشمند حق ستا در باره شرح حال و آثار وافکارش داد سخن خواهند داد و ایران از اینکه در عصری که تاریکی جهل ونادانی افق او را فراگرفته بود چنین ستاره درخشنده ئی پرورده بخود خواهد بالید آری برای درك اهمیت مقام و ارزش قیام این نادره گیتی باید وضع محیطی را که او در آن نشو ونما نموده در نظر آورد یعنی یك قرن بعقب برگشته و زندگانی عمومی بانوان ایران را مطالعه نمود که همه در گوشه انزوا و پرده نشین وعمر خود را در جهل وغفلت محض سپری کرده تحصیل دانش برای آنان عیب شمرده میشد وهنرشان در چشم و گوش بستگی بود و مانند مرغ بال و پرشکسته ئی که بکنج قفس افتاده باشد از هرگونه سیر وعروجی ممنوع واز حقوق طبیعی خود محروم بودند (که آثار این محرومیت کم وبیش درزندگانی امروزی بانوان ایران هم نمودار است) در چنان محیط وبا این اوضاع و احوال است که بانوی جوانی مانند قرة العین با آنهمه فضایل و کمالات و بی آنکه هیچ سرمشق ونمونه ئی در کار خود داشته باشد قیام کرده بنیروی دانش ومعرفت قیودی راکه فقط جهل وتعصب وغفلت محیط بدست وپای او وهمجنسانش زده ازهم گسیخته و بی پرده در تجلی گردید، با قیام فداکارانه خود عظمتی راکه بزرگان جهان از روح زن حکایت میکنند آئینه وار جلوه گر ساخته است.

کسانی که در تاریخ نهضت بابیه وقیام شگفت آور پیروان فداکار باب مطالعاتی داشته باشند میدانند که این آئین چه فدائیان جانبازی داشته و چه بسا مردان فاضل و خردمند که در این راه جان در کف نهاده و باگذشتن از زن و

فرزند و آوارگی بکوه و بیابانها و انگشت نمای خلق شدن و رقص کنان در آتش سوختن و دلیرانه پای دار رفتن ثابت کرده اند که هیچ نیروئی قادر بباز داشتن آنان از طریقی که پیموده‌اند نبوده وقرة العین چون با آن محیط ازمیان بانوان بر خاسته و نام خود را در دفتر اسامی این راد مردان ثبت کرده است قیام و اقدامش میان آنهمه فداکاری خارق العاده باز درخشندگی و جلوه دیگری دارد و اگر از میان بانوان مغرب زمین زنان دانشمند - مخترع - صنعتگر - نویسنده - خطیب - سیاستمدار بر خاسته و با توجه بمحیط آنان و همدوشی زنان در همه شئون با مردان آن اهمیت را ندارد که ازمیان یك خانواده مذهبی درصد سال پیش باآن همه موانع وقیود نقطهٔ از کشور مابانوئی مانند قرة العین برخاسته وپرچمداریك انقلاب خونین مذهبی گرددودرراه فداکاری تاآنجاسیر کند که‌دست بسیاری ازمردان ازخود گذشته روزگار بدامان عظمت مقام او نرسیده باشدو بااین قدرت میتواند علوروح و شایستگی بانوان را در انجام کارهای خطیر (که بوهم بعضی کوته نظران از آنان ساخته نیست) اثبات نماید. امیدواریم انتشار این مجموعه خصوصاً بانوان ایران را درس عبرتی بوده با دیدن عالترین نمونه روح زن بهتر بتوانند بودایعی که خداوند در زوایای قلب آنها نهاده پی برند واستعداد وداِیع خداداد را پیش از آنکه درراه خودآرائی بکار برند صرف آراستگی معنوی خویش نموده گذشته هارا جبران و مانند قهرمان مامشعله‌دار هدایت جامعه شوند وباقیاس کاراودریك قرن پیش ونداشتن وسایل ببینند امروز بااینهمه تحولات وبرداشته شدن موانع ومشکلات وظیفه حقیقی آنان چیست مقدمه‌را بدینجا خاتمه داده بنقل آثارقرةالعین میپردازیم ضمناً خوانندگان گرامی را خاطرنشان یکنیم که‌آنچه‌در اینجانقل میشوداندکی ازبسیار آثار متفرق وپریشان اوست که‌دربین کتب ونوشتجات بابیه‌پراکنده‌است وبرای جمع آوری‌همه آنها وتحقیق بیشتر درکیفیت احوال وداستان زندگی وی فرصت ووسایل بیشتر لازم است که متاسفانه دراینوقت دردسترس نگارنده نبود وبهمین‌مختصر صرفاًبرای یاد آورشدن صدمین سال شهادت وی اکتفاشدامیداست این مجموعه که گویانخستین کتاب مستقلیست که درباره قرةالعین منتشر میشود بمنزله پی بنائی باشد که‌ازاین‌پس محققین ونویسندگان بزرك بر آن بناهای محکم واستوارنهاده عظمت مقام قرةالعین را بهترونیکوتر آشکار سازند.

اشعـــــار

هیچیك از آثار قرة‌العین مانند اشعارش زبانزد خاص وعام نیست وبلکه شهرت او درمیان عامه بواسطه ابیات وغزل های جانسوز وجذاب اوست که اکثر فارسی زبانان آنهارا از برداشته و درگنجینه خاطر ذخیره نموده‌اند واشعاراو که توانائی طبع وهنر گوینده را میرساند همه ازشور عشق وسوز دل وهیجان خاطر او ساخته وپرداخته شده واز اینرو در دل ها قهراً مؤثر افتاده است و آنچه ما در اینجا از اشعار او نقل میکنیم همه ازمیان نوشتجات و آثار قدمای بابیه که نزد بازماندگان آنان موجود است اخذ شده وبیشتر هم از آثارموجود درخانواده عزیه خانم که با قرة‌العین مرابطه ومکاتبه داشته استفاده گردیده وهمه ازسرچشمه طبع گوهرزای او تراوش کرده است وبدیهی است اشعارو آثاراو منحصر بهمین‌ها نبوده وهم اکنون درنزد بابیه اشعارومناجات وخطب زیادی ازقرة‌العین موجوداست که باید بعداً جمع آوری شده ویکجا طبع و منتشر گردد .

در ره عشقت ای صنم شیفتهٔ بلامنم — چند مغایرت کنی باغمت آشنا منم
پرده بروی بستهٔ زلف بهم شکستهٔ — ازهمه خلق رستهٔ ازهمگان جدا منم
شیر توئی شکر توئی شاخه توئی ثمر توئی — شمس توئی قمر توئی ذره منم هبامنم
نور توئی تتق توئی ماه توئی افق توئی — خوان ،راقنق توئی شاخه هندوامنم
نخل توئی رطب توئی لعبت نوش لب توئی — خواجه با ادب توئی بنده بیحیا منم
کعبه توئی صنم توئی دیر توئی حرم توئی — دلبر محترم توئی عاشق بینوا منم
من زیم تونیم نم نی زکم وز بیش هم — چون بتو متصل شدم بیحد وانتهامنم
شاهد شوخ دلبرا گفت بسوی من بیا — رسته زکبر و از ریا مظهر کبر یامنم

طاهره خاکپای تومست می لقای تو
منتظر عطای تو معترف خطا منم

جذبات شوقك الجمت بسلاسل الغم والبلا — همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره ولا
اگر آن صنم زسرستم بی کشتنم بنهد قدم — لقد استقام بسیفه فلقد رضیت بمارضی

سحر آن نگار ستمگرم قدمی نهاد ببسترم | فاذارأیت جمالـه طلع الصباح کانما

لمعات وجهك اشرقت وشعاع طلعتك اعتلی | زچه روا الست بربکم نزنی بزن که بلی بلی

بجواب طبل الست تو زولا چو کوس بلا زدند | همه خیمه زد بدر دلم سپه غم و حشم بلا

من وعشق آنمه خوبرو که چو شد صلای بلا برو | بنشاط و قهقهه شد فرو که انا الشهید بکربلا

نه چو زلف غالیه بار او نه چو چشم فتنه شعار او | شده نافهٔ بهمه ختن شده کافری بهمه ختا

تو که غافل ازمی و شاهدی پی مرد عابد زاهدی | چه کنم که کافر جاحدی زخلوص نیت اصفیا

بمراد زلف معلقی پی اسب وزین مغرقی | همه عمر کافر مطلقی زفقیر فارغ و بینوا

تو و تخت و تاج سکندری من ورسم وراه قلندری | اگر آن خوش است تو درخوری وگر این بداست مرا سزا

بگذر زمنزل ما و من بگزین بملك فناوطن | فاذافعلت بمثل ذا فلقد بلغت بما تشا

چو شنید ناله مرك من پی ساز من شد و برك من | فمشی الی مهرولا و بکی علی مجلجلا

چه شود که آتش حیرتی زنیم بقله طور دل | فسککته و دککته متدکد کا متزلزلا

پی خوان دعوت عشق او همه شب زخیل کروبیان | رسد این صفیر مهیمنی که گروه غمزده الصلا

تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم
بنشین چو طاهره دمبدم بشنو خروش نهنك لا

اگر بباد دهم زلف عنبر آسا را | اسیر خویش کنم آهوان صحرا را

وگر بنرگس شهلای خویش سرمه کشم | بروز تیره نشانم تمام دنیا را

برای دیدن رویم سپهر هر دم صبح | برون بر آورد آئینه مطلا را

گزار من بکلیسا اگر فتد روزی | بدین خویش برم دختران ترسا را

✡✡✡

ای بسر زلف تو سودای من | وز غم هجران تو غوغای من

لعل لبت شهد مصفای من | عشق تو بگرفت سراپای من

من شده تو آمده برجای من

گرچه بسی رنج غمت برده ام | جام پیاپی ز بلا خورده ام

سوخته جانم اگر افسرده ام | زنده دلم گرچه زغم مرده ام

چون لب تو هست مسیحای من

گنج منم بانی مخزن توئی　　سیم منم حاجب معدن توئی
دانه منم صاحب خرمن توئی　　هیکل من چیست اگرمن توئی
گر تو منی چیست هیولای من

من شدم ازمهرتوچون ذره پست　　و ز قلح باده عشق تو مست
تا بسر زلف تو دادیم دست　　تا تومنی من شده‌ام‌خود پرست
سجده گه من شده اعضای من

دل اگر از تست چرا خون کنی　　ورز تو نبود زچه مجنون کنی
دمبدم این سوز دل افزون کنی　　تا خودیم را همه بیرون کنی
جای کنی در دل شیدای من

آتش عشقت چو برافروخت‌دود　　سوخت مرا مایهٔ هر هست و بود
کفر و مسلمانیم از دل زدود　　تا بخم ابرویت آرم سجود
فرق نه از کعبه کلیسای من

کلک ازل تا بورق زدرقم　　گشت هم آغوش چولوح وقلم
نامده خلقی بوجود از عدم　　بر تن آدم چو دمیدند دم
مهر تو بد در دل شیدای من

دست قضا چون‌گل آدم سرشت　　مهر تو در مزرعهٔ سینه کشت
عشق تو گردید مرا سرنوشت　　فارغم اکنون ز جهیم و بهشت
نیست بغیر از تو تمنای من

باقیم از یاد خود وفانیم　　جرعه کش باده ربا نیم
سوختهٔ وادی حیرانیم　　سالك صحرای پریشا نیم
تا چه رسد بر دل رسوای من

بر در دل تا ارنی گو شدم　　جلوه کنان بر سر آن‌کو شدم
هر طرفی گرم هیاهو شدم　　او همگی من شد و من او شدم
من دل و او گشت دلارای من

کعبه من خـاك سر کوی تو　　مشعله افروز جهـان روی تو
سلسلهٔ جـان خم گیسوی تو　　قبلهٔ دل طاق دو ابروی تو
زلف تو در دیر چلیپای من

شیفته حضرت اعـلا[(۱)] ستم　　عـاشق دیـدار دلاراستم
راهـرو وادی سودا ستم　　از همه بگذشته ترا خواستم
پر شده از عشق تو اعضای من

تاکی وکـی بند نیوشی کـنم　　چند نهان بلبله پوشی کنم
چند ز هجر تو خموشی کنم　　پیش کسان زهد فروشی کـنم
تـا کـه شود راغب کالای من

خرقه و سجاده بدور افـکنم　　باده بمینـای بلور افـکنم
شعشعه در وادی طور افکنم　　بام و در از عشق بشور افکنم
بر در میخانه بود جای من

عشق علم کوفت بویرانه ام　　داد صلا بر در جانـانه ام
بادهٔ حق ریخت به پیمانه ام　　از خود وعالم همه بیگانه ام
حق طـلبد همت والای من

ساقی میخـانهٔ بزم الست　　ریخت بهرجام چو صهبا زدست
ذره صفت شدهمه ذرات پست　　باده‌زما مست شد و گشت هست
از اثر نشئه صهبـای من

عشق بهر لحظه ندا میکند　　برهمه موجود صدا میکند
هر کـه هوای ره ما میکند　　گر حذر از موج بلا میکند
پـا ننهد برلب دریـای من

هنـدوی نوبت زن بـام توام　　طایر سرگشته بدام توام
مرغ شب آویز بشام توام　　محوز خود زنده بنام توام
گشته زمن درد من ومای من

(۱) در اصطلاح بابیه از القاب مخصوص سید باب است .

ابیات زیر را قرة‌العین در بشارت طلوع صبح ازل سروده و پرفسور ادوارد برون در کتاب « مواد تحقیق در مذهب بابیه » درج وقسمتی از اصل خط او را هم گراور کرده است :

بیا ساقی ای شاهباز فتوح — ایاغی کرم کن زصهبای روح
یکی جام می باز سازم کرم — که سوزد سراپای من تا قدم
بیا ساقیاده یکی جام می — که‌ازدل‌رود جمله‌غمهای دی
حیاتی زنو بخش بر مردگان — ایاغی کرم کن بافسردگان
سمندرصفت چون‌دراین آتشم — کرم ساز ساقی می بیغشم
زروی‌مه افکن‌دراین‌دم نقاب — درآ از در وده توجام شراب
زجام طهورم تو سرشار کن — بجانم تجلی از آن یار کن
چوموسی کنم منصعق خودزنور — نمامندك‌این‌كوه‌تن‌همچوطور
بسوزان وجودم همه سربسر — که از دو جهانم نباشد خبر
باین غم نشین ساقیا می‌بیار — پریشان ندارم چوزلف نگار
زصهبای دوشین خمارم اگر — زجام دگر برتو هوشم زسر
بزلف تو ساقی چو دلبسته‌ام — زقید دو عالم همه رسته ام
مرا ازازل مذهب ودین نبود — بجز مهر تو هیچ آئین نبود
بعهد ازل من نمایم قرار — زایمان کنم حب تو اختیار
چوحب ترا کرده باشم قبول — بده جامی ازمی ندارم ملول
کرم ساز جام میم دمبدم — که مستغرقم من بدریای غم
نسازد کفایت مرا جام می — مرا برتوساقی سر بحروی
که‌تااندر آن بحر غوص آورم — فناگشته از خویشتن بگذرم
زعمان دل بشکنم این صدف — من آن گوهرجان بیارم بکف
بیا ساقیا شد جهان نو بهار — زمین‌چون‌زمردشدازسبزه‌زار
بهاراست بشکفته شدگلستان — بساطی بیفکن تو دربوستان

مغنی نوازد نی وچنگ ورود	بعشاق دلخسته آرد سرود
برون شو توساقی ازاین پیرهن	قمیص بهشتی در آور بتن
عبیر از سر گیسوی حوریان	بسوزان تودر مجمر زرفشان
باهل جنان باب عشرت گشا	برضوانیان خود تجلی نما
تو از بهر خدمت زخلد برین	بگوحوروغلمان شود درزمین
برقص طرب گارخان سربسر	دراین بزم تابان شود چون قمر
شود زهرهٔ چرخ درمه بری	عیان بنگرد ماه با مشتری
بساطی بیفکن تو اندر زمین	که گوید ملك در فلك آفرین
بخاق جهان ساقیا ده نوید	که شد شام غم صبح عشرت رسید
بغمدیدگان ده تو جام صفا	بعشاق دلخسته برزن صلا
که عین ظهور ازل آمده	جمال خدائی هویدا شده
باین مژده گر جانفشانم رواست	ازاین مژده خوشوقت رب علااست
زحق جلوه گر آمده نور او	سراسر جهانی شده طور او
یکی جام می دردهم این زمان	که درمدح این شه گشایم زبان
قبولش اگر نیست این مدحتم	چه سازم که گردیده است عادتم
زدور ازل منتم این فتاد	مرا دایه از حب او شیرداد
شها من بوصفت چه سازم بیان	ثنا خوان توخلق کون ومکان
توئی آنکه خلاق این عالمی	خدایا تو قیوم وهم قائمی
شدم منفعل خوانمت من خدا	خداها شد از بندگانت بپا
اناالله زنان بندگان تواند	خداها کنان چاکران تواند
بامر توشد جمله ذرات خلق	توئی نقطهٔ اول ما سبق
چو نور جمال تو آمد عیان	ثمرخواندت ازلطف رب بیان
مراد ازشجر نیست غیرازثمر	شجر از ثمر میشود جلوه گر
بیان ازتو تکمیل گردیده شد	همه سر پنهان حق دیده شد

نبود ار وجودت نبودی بیان — نماندی درعالم زایمان نشان
زتـو مرتفع امر حق آمده — جلال خداها هویدا شده
تو مقصود دین هرزمان بودهٔ — تجلی بهر دوز فرمودهٔ
نه ختمی که آخر بدانم ترا — نه بدوی که اول بخوانم ترا
در عالم خود آن اول و آخری — بذرات عالم تو جلوه گری
بهر قـوم گردیـدهٔ رهنما — پرستش نمایند ایشان ترا
باسمی ز اسماء تو ساجدند — برت جملگی خاضع وخاشعند
منور زنـورت کلیس وحرم — توئی مظهر ذات وجه قدم
کجا من کجا وصفت ای محترم — عدم چون کند وصف ذات قدم
همه شرك محض است توحیدمن — منزه توهستی زتحمید من
اگر مشرك كافرم از تـوام — اگر خاطی قاصرم از توام
خطا آمده شیوه بندگـان — شده لطف عفواز خداوندگان
یکی جام از لطف سازم کرم — که سوزد همه کفرم ای محترم
ز جام محبت کرم کن میم — فنایم اگر بخش خود هستیم

☆ ☆ ☆

ای ز اشراق جمال المقتدر — سوختی احجاب قدسی سر بسر
دیگر ای رب قدیر بابها — بس نمانده قدرذرذری بجا
از حجابات سرادقهای مجد — از مقامات مسترهای حد
یا الها سوختم ای کردگـار — از شراریات ربانی نضار
یا الها هیچ نبود غیر او — اوست وجه‌الله حق بیگفتگو
یار بم دریاب ازاحسان وجود — تامشرف آیم ازجذب الوجود
یا جمیل و یا عزیز بابهاء — اشرق اللوح من النار البداء
سوختم ای کردگار مقتدر — از شراریات افکیات شر
پاك بنما یا حبیب العارفین — قلب‌را از آنچه نافی بالیقین

تا مرفع آیم اندر بسط عدل   وارهم از شأن غیریات هزل
یا الها غیر تو نبود مرا   جز توام نبود نصیر از ماسوا
یاالها حق آن شاهنشهان   متکی برمسند احسان عیان
جملگی بگذشته ازاقیادهست   مست وسرخوش ازمنادی الست
دیدن بگذشتنی بگذاشتند   آنچه را بایستشان برداشتند
یا الها همت اعلایشان   آفرین برهمت والایشان
غیر وجه پاکت ای رب ودود   جملهٔ عالم فنای صرف بود
زارتفاع همت و قدر بیان   در ترفع تا بساط لامکان
بس مکین درصدر انماط الرفیع   جملهٔ ذرات از ایشان بدیع
یا الها از تفضلهای تو   یافتند این قدرت ابهای تو
لیك یارب بایدم عفر خدین   نزد آن ذری کز ایشان شد بعین
زانکه ایشان اسبقند واشرفند   ذی وجود امنعند و ارفعند
یاالها خود بایشان داشتی   داشتی و داشتی و داشتی
کردهٔ ایشان مقام لامثال   بردهٔ ایشان الی بیت الجلال
بردی ازایشان شئون خوددادهٔ   آنچه را خود بوده اورا کردهٔ
یا الها در تنزه بایدم   ذکر تقدیسی زایشان شایدم
شایدم لطفت نماید دستگیر   وارهم از این شئونات حقیر
هیچ را ازمن بگیری ای حبیب   هستی محض آوری بیرون زجیب
یا الها حق این شاهنشهان   وارهانم از شئونات خسان
یا اله الحق رب العالمین   یاحبیب الصدق خیرالغافرین

✿✿✿

بود سوی توام راز نهانی   که زانم هست عیش و کامرانی
شدم چون آشنا ای یار جانی   ببزم خالی از بیگانه تو
ای ماهرویم ای مشك مویم
یارم توئی تو ای شهر یارم

بعرش جان چو تو جانانهٔ بـود — که قهر از عارضت افسانهٔ بود
بزیر دام زلفت دانـهٔ بـود — بدامم در فکند آن دانه تو

در محفل خود بارم ده ای یار
پیش رقیبان منما تـو خارم

فراق رویت ای سلطان خـوبان — چو زلفت کرده عالم راپریشان
بهر بزمی در آیم همچو طفلان — که شاید بشنوم افسانه تو

گر بر لب آری یکبار نامم
در خاك پایت صد جان فشانم

ز درد عشقت ای ماه حبیبان — رمیدند از مداوایم طبیبان
خوش آن دم که‌علی‌رغم رقیبان — شرابی نوشم از پیمانه تو

ای دل ستانم جز تو ندارم
جـانم نثارت ای تاجدارم

منم ای سرو قد دیوانه تو — از آن دو نرگس مستانه تو
شدم از عارض جذبانه تـو — اسیر عشق جاویدانه تـو

ای گلعزارم بردی قرارم
نالان‌زهجرت‌همچون هزارم

تو دانی ای نگـار ماهرویم — گهی‌چوگان عشقت همچوگویم
بزلفانت زنی چون شانه گویـم — که من ای کاش بودم شانهٔ تـو

مردم بکویت در آرزویت
جز وصل رویت قصدی ندارم

ز عشقت گر بسوزد استخوانم — بجز نام ترا بـر لب نرانم
بپای آنکسی صد جان فشانم — که یکبارم برد بر خانه تو

گاه از وصالت شادم نمائی
گاه از فراغت سازی نزارم

چنان گرم از میت ای دلستانم — که دلسرد از بهشت جاودانم
من آن مرغ رمیده ز آشیانم — که نشناسم، بجز کاشانهٔ تو

باز آ به پیشم بین قلب ریشم
تا کی گزاری در انتظارم

شده هر موی زلفت یك کمندم — که بر عشق توکرده پای بندم
شدم ای دلبر بالا بلندم — هلاك از غمزه فتانه تو

قد بلندت سر و روانم
زلف کمندت مشك تتارم

چنان ز ابر بقا بارید گوهر — که افتاد از نظر ها سنبل تر
ندارد قدر آنجا مشك عنبر — که باشد سنبل ریحانهٔ تو

چون پادشاهی گاهی نگاهی
بر این اسیرت ای شهسوارم (۱)

عید آمدعید آمداین عید مبارك باد — مبعوث جدید آمد این عیدمبارك باد
شد عید خداوندی باشید بخرسندی — کز چرخ نوید آمد این عید مبارك باد
این عید سعید آمد از خلدپدید آمد — ایام وحید آمد این عید مبارك باد
هان طرزد گر سازم این عیدسعید آمد — انوار خداوندی از پرده پدید آمد
ای عید مبارك پی ها نحن هنیئالك — خاقی بوجودت حی ها نحن هنیئالك
خاقی بنوا از تو جمعی به بها از تو — وین فرو ضیا از تو ها نحن هنیئالك
وه وه طربست امروز سر عجبست امروز — دل درطلب است امروزها نحن هنیئالك
ایذات تولامن شیئی یکسان بتوموت وحی — ظلمت بظهورت طی ها نحن هنیئالك
مستم ز می جامت دارم طرب از نامت — آسوده در ایامت ها نحن هنیئالك

---

(۱) از شیوه نوینی که در ساختن این منظومه از حیث متفاوت بودن وزن ابیات باهم بکار برده وهم طرح نوی که در انشاء غزل عید آمدعید آمد ریخته معلوم میشود ایجاد تحولی در نظم فارسی را هم مدنظر داشته است .

طوبی لك طوبی لك جان از تو برون از شك　　بر شو بنوا اینك ها نحن هنیئالك
برخیز وطرب را شوسر سلسلهٔ ماشو　　بیرون ز من وما شو ها نحن هنیئالك
مهمان سر خوانت جمعی ز دل وجانت　　جبریل مگس رانت ها نحن هنیئالك
برگو بطرب هردم با نغمهٔ زیروبم　　درمان ز تو شد دردم ها نحن هنیئالك
غیرش نبود غیری در کعبه ودر دیری　　گویند بهر سیری ها نحن هنیئالك
ای قره بگو هر دم باقلب تهی از غم
کز طلعت شه خرم ها نحن هنیئالك

مناجاتهای فارسی

ای آنکه ثناء ببودیت ذات پاك لامثالت را شاید و بیان جز از کینونیت مقدس عالت از غیرت نیاید ای معبود بی‌زوال وای مقصود اهل حال چه عالمی را ابـداع فرمودی که منزه ازوصف سواء وچه صنعتی اختراع نمودی که مقدس از نعت اهل انشاء الهی این عالم بااجلال غیرتورا نشاید واین مقام علی‌عال سوایت را نبایدمشاهده مینمایم بعین عیان مکونه ازنور بیـان که این عالم را توبانی وغیرت بطفحی ازرشح اشراق امر اومحروق واین بنیانرا تومبانی و سوایت بعکسی از قمص لمع حکم‌او معدوم الله اکبر کو چشمی که مشاهده نمـاید وکو گوشی که بشنود وکو قلبی که ادراك نماید وکوصدری که سماك فرماید که چه مقام اعلی واعظمی است که ازنو بارء الوجود موجود فرموده وچه‌عالم امنع واقدسی است که خلاق الجود تـازه بظهور آورده وچه ندای باصفای هوش زدائی است که ازطاسم اکرم وهیکل مکرم و رمز منمنم ومیزان اقوم ازمکمن صدور برافق طور ومطالع ظهور دراصدار وصدور است وکل لاهوتیان خلع اغماض نفی‌نموده وبندای هذا هوجذب‌کل ارواح جبروتیه‌نموده و چه هوای بانضار روح فزائی است که از قدرت قدار المنیع بوجود آمده کـه کل عمائیون ازعالم انوار هیئتیه بعـالم سکون سکین گردیدند و رفع احجاب هویات از طلعات جمالیات باناانحن القوامون فرمودند:

الله‌اقدر نظری از نظرات بدعیه من‌غیر استحقاق بل‌محض الاشراق والاشفاق تابه‌آن نظره مبارکه اعلی که همان‌کاف منوجده ازنوربهاء است منوجد آیم ومددی از امدادات حقیه یارب‌الانفاق که همان مدد منوره ابهی عین نور مستنیره اعلی است تاذائب گردم الهی بآن‌رحمتی که خلقم‌فرمودی حینی که جزاو نبود که مرامصور گردان بآن صورتیکه سوایت‌ننمود که مرا متحرك فرما تاآنکه ازعالم سبحات بجذب انیت قدیمه توبیرون‌آیم واز مقام اشارات بمحبت طلعت منیره توبرتر شوم الهی مشاهده نمایم آنراکه توکردهٔ واخذ نمایم همانراکه توداده‌ٔ وبیاورم آنچه راکه تو خواستهٔ وقرارگیرم در مقامی‌که تومقرر فرمودهٔ تاآنکه نظرنمایم بجمالی کـه جزتو نبود

لااله‌الاهو ومحوآیم وطلب نمایم جلالی راکه بسوایت نباید لااله‌الاانت وصحوآیم

الهی بایدت استجابت دعوتم وشایدت تفرج کربتم وآیدت قضای دینم و نجاح امرم انك انت الذی لاجل ذلك خلقتنی وبما هنالك ابدعتنی وانك انت خیر الشاهدین و ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین و مجیب دعوة المضطرین و انت الحمد لنفسك رب العالمین .

✲✲✲

الهی توآنی که بود و سوایت را نه وجود تا آنکه تلقاء وجه جمالت لسان باناگشاید یا آنکه درمقام بیان هوانا بیاید نظری از نظرات الهیه تا آنکه بآن نظرسوایت را درهم سوزم وعنایتی ازعنایات ازلیه که طریق علم حقیقت آموزم وآنرا که توعنایت فرمائی اندوزم ومنافی آنرا ریزم الهی آنچه را خود خواهی چنان کن و دردم را بدوای خودت درمان کن و مخلصم ازاین وآن وبرونم ازچنین و چنان کن الهی دردی که ازنزد توآیدکه ورا درمان است وآنکه ترا جوید چه دربند این و آن ای حبیب قلب عارفان وای درمان درد طالبان خودآفریدی که احدی نبود پس تنزلم بعالم غیریت چه بود که سوزانم ازنارو قودوطرحانم دربین اهل اخدودوفجعانم از شئون اهل قعودالهی بعزتت که ازکشتهٔ توخوف نباید الا بسرود وازسوخته تودودنباید الا بوجوددانم که‌منزلم کیست ومقصود ازتنزلم چیست خواهدکه بیازمایدو آنکه‌خواهد مصفی آیدو آنکه‌خواهدزنده‌نمایدو آنکه‌خواهد بزیبایدو نگاردو برآردو نگاهش دارد الهی چه وجوهات‌محسنه از حجبات خفا درتنزیل وچه آیات مستحسنه از طرازات بداء درتنزیل

الهی لك الحمد حمداهو نفسك الاعلی که‌برداشتی برده‌راو نمودی‌خودکرده‌رابکن آنچه‌خواهی که‌آن محبوب است وبیاور آنچه‌داری که‌آن‌مطلوب است الهی غیرازتوهم نبود مرا وجزحبت نبود دردم را دوا الهی همه‌طالب استراحتند ومن گریزان و کلا شایق لقایند ولیکن‌من ترسان زیراکه‌دانم چه‌خواهی ومن‌ناقص‌انقص مشاهده مینمایم چه طالبی ومن‌صمیت اخرس الهی بحق رحمت‌مطلوب وآن سلطنت‌اغلب لامغلوب

که از کشاکش نفسانیه مارا خلاص فرما وبآن جلوه متجلیه از مطرز غیوب که ازچه چون و چرا بیرونم نما تا آنراکه نمودهٔ نمایم و آنچه را فرمودهٔ فرمایم بحق حروفات اعلی و طلعات حسنی و وجوهات ملائه درعماء انت جوادکریم والحمدلله رب العالمین

☆☆☆

الله باین بال شکسته خواهم که طیران از جو عماء هویت نمایم و باین دل خسته ازعالم رضوان وصفا حکایت نمایم البته جز توام نبود که نصیرم آید وغیرتوام نشاید که ظهیرم آید ای آنکه ابداع فرمودی مرا مطهر از همه شان واختراع نمودی بلا این وآن ونمودی آنچه جز تو ننمودی وفرمودی آنراکه سوایت نبودی آوردی بامری که جز خداوندیت نبود وظاهر نمودی سری که سواء کبریائیت ننمود الهی آدمی که بدیع فطرت تو بود مرة اولی درهمین نور موجود وباین طراز مصعود و باین نماط مرفود وباین تکیه گاه مشهود وازاین شراب مسقی واز این جمال محکی بود الهی که اورا باقتضای مشیت تنزل دادی وبرشته ارادتت کشیدی وازمقام قدراو را مصور بعالم قضا للاداء بازداشتی باینکه منم مرآت صفاء وآیه بهاء که بعدازانقضای اجل باذن الله اعلی خواهم ازکتاب منقوشه که صحیفه مسطوره برشحات ذرات وجود که مکنون ازعلت شهود گردید خواند وحقایق منجمده شمارا باشراق ضیا وجمال ازل بذوبان آورد الهی شهادت میدهم که اجل منقضی وسروعده مسری آمده وآیه وعدیه و طلعة حقیه آمده و از مقام اعلی و منظر کبری مشرق گردیده بانی انا الله لااله الا انا العلی الکبیر

☆☆☆

الهی الهی بحق ذات اعلایت که نفس مقدس اوست وبحرمت کینونیت ابهایت که ثمره فطرت اوست وبحق انیت قدیمت که آیت قدرت اوست وبحق سلطنت عظیمت که همان مشیت اوست دریاب ما واماندگان تیه خسران را و بچشان بما لذت عفو وغفران را الهی بآن رحمتی که مارا بدان بود فرمودی وشیئی جز اونبود که ما را

ازما ستان و بسر منزل نجات و هدایت رسان الهی بآن عنایتی که راه را بما نمودی واوست مقصود که مارا براه آور و برضای خود برآور تا آنکه از کشاکش نفس اماره رهیم ومهیای لقای باصفایت گردیم یا ارحم الراحمین رحمی رحمی یا خیر الغافرین نظری نظری نظری که کار از دست رفت وکشتی غرق گردید وصبح دمید ومارا مفری نیست وشأن اقبال وادبار مایك است الهی مشاهده مینمایم که احدی را وجود نه تاموجود نمایند و ذی حدی را مجال نیست که تنطق فرمایند بل ختم برالسن و افواه وکنابهما بین یدی ایشان گواه الهی این تنطقم از اشراق جمال وفضل اکبر تواست واین تبلجم از ضیاء جلال امرا حتم تو است که مرا وحدة درگرفته و درمقام تلجلج بازداشته تاامرت چونزیل وحکمت چودلیل فرماید الحمدلله رب العالمین وهوخیر ولی للصابرین طاهره

☆☆☆

الهی آنچه مرا باید از تو آیدو آنراکه تو شایدغیرت نباید الهی ابداع فرمودی آنراکه خود خواستی و اورا بانیت خود آراستی پس در مقام ادائش خواستی

الهی شهادت میدهم که قیام فرمود براستی و بیان فرمود آنچه خواستی الله نصرتش از که و سر دعوتش از که جویم الهی نمیبینم جزذات پاك بی مثالت متمکنی که ازوی استعانت جویم ونمییابم سوای وجه فعالت مقتدری تاطلب فتح نمایم الهی تو ابداع فرمودهٔ وتو اختراع نمودهٔ توامر بقیام نمودهٔ وآنچه‌را خود خواستی آوردهٔ بایدت نصر تمام وشایدت انجاز زمام وآیدت نظم انتظام ای ملیك علام وای حبیب اهل مقام نیست غیرت موجود تالب باناالمقصود گشاید وسوایت نیست ونابودکی از اوکار بود آیددریاب که نصر تو برتو رواست وبگیر که حق تو تورا سزاست ای بفدای محبان وجه جلالت که بجز تو وحب توشیئی دیگررانخواستندوبقربان عارفان بزم وصالت که بجز تونظر ننمودند وشیئی دیگر نجستند چون از مشعر مصفاکه بهمان آن بدع فرمودی در آن لقاء ترا دیدند و ازغیرت بالکلیه رهیدند وچون بجذب الطرف درحین تمکنت برمسند عطاء رسیدند وازکل فی کل وارهیدند زهی شرافت کبری وحبذا ازاین سلطنت عظمی که

مخصوص خصيصان گرديد و بايشان از كرامات مليك اعلى رسيد الله اكبر كه بدء وانتهائى لاجل فيوضات نازله از مصدر فضل ايشان غير مقدر و غايت بدائى ازجهت نفاد تطبيقاتشان غير متصور الله الحمد حبيب العارفين كه اظهار خداوندى خود فرمود و ابراز فيض لايتناهى خود نمود كه احدى را ازذرات وجوداز آشاميدن از كاس وجود ازبركت احرف جود وانگذاشت و درنزد كل كائنات از انعام لايتناهيه مشهود از فضل يوم موعود گذاشت ميگويم آنچه‌را گوئى والحمدلله رب العالمين طاهره

لاهل ارض الصاد (رونوشت لوح عربى بقلم قرةالعين)

هوالله الملك القادر العسوف

سبحان الذى ظهر امرالذى هومحتوم من عنده و نزله بقدر معلوم والحمدلله الذى اخرج صحيفة التى هى فى بيت المجاب مكنون و بخاتم الرب مختوم ولااله الا هوما اعظم صنعه وكبر لطفه و عجب امره قدافتتن الذين اقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جائتهم آية من عندالله ليؤمنن بها و قد جائتهم و احاطت عليهم من كل الجهات وهم لايشعرون و لايعقلون و لايلتفتون الله اكبر ربى القادر العسوف المقتدرالذى اظهر نور المستور فى هذه الليلة الظلماء الديجور ناطقا بثنائه ماحياالاثاره و مجذب الذرات الى طلعة وجهه الغفور فيالها من نورالذى كون كينونيته من طين ارض المقدسة التى كتب الله عليها الطهارة من كل الارجاس والمراقبة عن الانطماس فى طمطام الزيغ والادماس فيالها من ظهورالذى هوعين البطون وسر الكاف المستديرة البديعة فى النون ياأهل البطون الذين طهركم الله عن ريب المنون و القلم و مايسطرون ماانا بنعمة ربكم بمجنون اسمعواندائى و اخرجو من السجون وقفوا بباب الله الرفيع و اعرفوا رمز المكنون واحفظوا سر المصون اسمعوواعرفوواصغوا و تنبهوا ولاتعرضوافتخسروا فان باب الفضل قد فتح عليكم مرة اخرى بعد الذى سديتموه من اشارات السوئى وانظروا بنظرة المودعة فيكم الى طلعة الله لمتجلية لماسوى بآيات ربه العلى الاعلى واعلموا انكم ظلمتم انفسكم باعراضكم عن تشعشع بروق جمال الازلية و هيكل السبوحية ومظهر الصمديه بعزة ربى قد تجلى عليكم نورالله البديع الذى كونت حقيقه

من ماء الجاري من سحب المكفهرة من عماء الاحدية بعزة ربى قد هلكتم انفسكم
والقيتموها فى تيه البعد و حسرتم حسرانا عظيما ياقوم قد طلع الفجر من افق السوداء
الذى كونت من ادباركم فانظروا بنظرة صافية بديعه و اعرفوا حكم ربكم فان الله
قدمن عليكم باخباركم وتذكركم بآياته المنيعه يا ملاء الانوار علموا سبل العبودية من
عبد الصالح والنور اللائح والسر القاطع والرمز الجامع الذى انقطع بكله الى الله وفاز
بلقائه وطار بهواه فانه صلى الله عليه ما التفت الى احد ومضى حيث ما امر الله يا اخوانى
الصالحين (كلمه لايقرء) الاكرمين بعزت مولاى ديان الدين و رب العالمين ليس احد امثا
مثاه وما كنا شبهه فقد كشف الله الغطاء و بصرنا بما هو نحن عليه عاكفون يا اخوانى
اشهد الله ربى وما هو فى علمه ان هذا النملة قد شاهدت من هذا الطير المورق فى جو العماء
والمنغمس فى بحر المسك الحمراء نظرا صحيحا مستقيما وفطرة سالما غير مغير اشهد الله
ربى ما رأت عين الدهر بمثله منذ كانيته متلاشيا ظلمته خارجا عن بئر طبيعته مخالفا
لهواه تابعا لرضاء مولاه اتقوا الله يا اهل البيان واستغفروا ربكم يا اهل العيان بما
قصرتم فى حقه و ماوصلتم بامر ربه ولا تغفلوا عن سر الاعظم و رمز المنمنم ونمط
الاوسط الاقوم الله اكبر ربى كبيرا وسبحان ربى بكرة و اصيلا ما اخفى مكره
و ما اشد بطشه اى رب ادرك امتك الفقيرة وادخلها برحمتك فى عبادك الصالحين
مولاى بعزتك ارى بروق سطوتك و تحرك خيط غضبك اى رب اجعلنى من اولياء
وليك الذى لا يسرف فى القتل لاخذ ثار شيعتك انه كان منصورا من عندك يا اهل النظر
والايقان ويا اهل الزكاوة والاحسان زكوا انفسكم عن غير طلعة الله الملك العدل
السلطان ساداتى بابى انتم وامى و ما فى علم ربى لاتغفلوا عن حكم الشمس والقمر
بحسبان واعرفوا رايات التى رفعت لمعرفة الاركان ولا تجعلوا انفسكم سائرون فى
واد العسر والحرمان بعزة ربى ان بحر الفتنة دائم الفوران ومما ينجو منها الا من اسبقه
عناية ربه الملك الديان موالى فضلكم قد انطقنى ونورانيتكم قد انجذبنى واستقامتكم
قد اقامنى والا بعزة ربى قد كنت فى زاوية مطروحة وخرسا من تهاجم اسهام الافتراء
والزور وتراكم ذرات الناشئة من اهل الغرور فقد احيانى ربى وامرنى بالرجوع اليكم

و اخذ عهد الموعود منکم اری بعزة مولای القدیم تلاطم طماطم القهاریة و تموج ابحار الجباریة الله ربی ادرك امتك و خلصها مع من معها من اشارات البعیده عند طلعة قمص حضرتك وانصرها بنصرك وجد بالثار یا جبار یا قهار سیدی اشهدك وما هو فی علمك بان امتك ماارادت فی شأن الاوجهك وماخلجت فی قلبها بآن من الانات عصیانك و ان کانت وجودها ذنب وما یصدر من الذنب ذنب و اظهار الذنب والاشارة الیه ذنب علی ذنب فاشکرك یاربی بهذالنعمة العظمی و احمدك بهذه العطیة الکبری وهی غوص فی بحر عصیانك و ذکرك المتجلیة من سحاب غفرانك بعزتك اری فیضك الدائم الذی یجری بانقلاب المآثم من بحر الذاخر المتلاطم باننی اناالله الملك القدوس القائم قد خلقت الجنة لاهل التسلیم والنار لاهل الجحیم الذین یتوجهون بزعمهم الی ساحة قدس الازلیة بالاشارات البعیدة الموهومة ویغمضون ابصارهم عن تجلیات البدعیة و اشراقات الافاقیه والانفسیه باننی انا الحق الملیك الفعال و امتحن الناس بآیات الجلال المتلالئة من صورة الانزعیة وقمص الاحدیة و سر الازلیة هاذا یا اهل البیان الذین هم ناظرون الی المیزان اختم کلام الذی یفور من شجرة البیان وامسك القلم عن الجریان باذن الرحمن الذی استوی علی السماء وهی دخان بما قال مولای المحیط علی مافی الامکان روح من فی ملکوت الاسماء والصفات فداء ذی طلعته یا مفضل اذاغاب المولی عن ابصار الخلق فهم المحجوبون بالغیبه ممتحنون بالصورة بابی هو وامی و ما فی علم ربی قدکشف الغطاء لاهل العیان حین استوائه علی عرش البیان ان حدیثنا هذه لتشمأز منه قلوب رجال البیان ان الحمدلله رب العالمین.

(ازدقت دراین شرح روشن است منظور قرة العین دعوت بصبح ازل وتذکر بکمال اهمیت طلوع مرآت بیان بوده که علاوه برذکر نامهای منصوصه مشاهدات خود راهم تصریح نموده است.)

لجناب میرزا محمدعلی المهدی بنهری هوالله المقتدر الدائم الذی لم یخف الفوت فحلم وعلم الفقر الیه فرحم بسم الله العلی العظیم لظهور اسمه الحمید العلیم من قمص البهاء ومرآت الصفاء و نورالبیضاء وسهوالهواء و طرزالحمراء و طلعة الصفراء متابس

بلباس الخضراء وساكنة فی جبل القاف بذکر اسم ربه العلی الاعلی ومستدیرة فی وسط سماء الا بداع لانجذاب اهل العماء وصعود هم الی طور السناء وقطعهم عماسوی یا اراضی الجرز و حروف الرمز و کتب المعطله واوراق المتلاشیه و اسطار المتفرقه انظروا بنظرة المودعه واعرفوا آیة المولهه واقرئوا احرف المسطرة فی قمص شمس المنورة التی زکت وعلت وتعالت ودارت واستدارت بن علی نور الارضین یا اراضی المقدسة والبیوت المرفعة والجبال الرواسخة والبئور المعطلة اجیبوا داعی الله الذی یدعو الی بیت مطهرة برمز منمنمه بعزة ربی القادر قد قضی امر ربی وما اجد لحکمه من مرد ولا لفیضه من نفاد فیاطوبی للوالهین هنیئا للواصلین و یا فوزاه للمنقطعین الذین ماصغروا عظمته ربهم وراوه قادرا مقتدرا یفعل مایشاء و یحکم مایرید فی کل حین یاقوم الذین ردیتم نور الله وما احتملتم امانته بعد الذی اخذ منکم ولایته و نزل علیکم طهارته وقرء علیکم آیته وکشف عنکم غطائه بان الله ربکم قد فتح باب العقل والنهاء وانتم فی حشر بدیع قد کنتم مبعوثا فاطلبوا ماشئتم ولاتعرضوا عن فیض الذی لاتعطیل له ولا نفاد فقد عرفکم یا اخوانی سر المودعة فی الایجاد ونبهکم بان الفیض تام فی حین الانوجاد ولیس لتجلیاته حدا ولا نفاد اما ترون فی الافاق بنور الاشراق بان کلب الذی هو اصل الخبث والرزاله بعد الذی یعرض عن الکلبیه و یلقی نفسه فی المملحه یصیر زینة للاطعمه والاغذیة وما یحاسبه ربه بما مضی بقدر اقل من ذرا بدا اما وصل الیکم حکم الانفس حین طلوع صبح الذی تنفس بان حب علی حسنة لا تضر معها سیئه وما اری لما یزل من عند ربی اختلافا یا اهل العالیه بابی انتم وامی وما فی علم ربی اما قال مولیکم القدیم واسم الله العلی العظیم جل ذکره وعظم شانه و صلواة الله علی من اتبعه فوالذی نفسی بیده لو ینطق احد من النصاری بالفطره لکانت حجة علی الکل آه ثم آه قد خوفنا الشیطان واوردنا مورد الخسران واعرضنا عن طلعة جمال الله الملك الدیان واحسرتا ثم وا اسفاه ربی لولم یدرکنا فضل ربنا بدیعا لکنا من الخاسرین الهالکین محسوبا وفی ارض الخیال مع التماثیل مقیدا محبوسا آه ثم آه الله ربنا ادرکنا ونبهنا بامرك البدع وعرفنا حکمك والحقنا بنور عزك الا بهج لاکون

لك مطيعا و عن ماسويك منحرفا اى رب ادخلنا فى عبادك الصالحين الذين يقومون بامر رب العالمين لاخذ ثار الذى هو قدكان عندك عظيما لانه عبدك الصالح المطيع الذى احتمل ماحملت وكان مظلوما مجهولا اى رب احفظنا بحق نفسك العلى الاعلى حتى لانشماز من ذكرك المستور الخفى لعلك بذلك ترحمنا و توردنا مورد عبادك الصالحين اى رب صل على الذين طهرتهم عن رجس حدود الامكانيه و نزهتهم عن قيود الزمانيه وقد جعلتهم عندك فى اطراز العز مكينا وما جعل لاحد حظا الى معرفتهم بل استخلصتهم لنفسك ولاداء ماعندك امينا اى رب صل على شيعته الذين هم منهم لافرق بينهم وهم الا انهم عبادهم المكرمون الذين لايسبقونهم بالقول و هم بامره يعملون بديعا يارباه صل على عبدك الذى اصطفيته والى ساحه عزك آويته والى مقام قربك اديته ياولى الاولياء اشهدانه محبوب عندك راجيا فضلك ناظرا الى وجهك وكفى فى فخره بانه الجامع الاسمين وصاحب القرنين و واقف باذنك من دون شك ومين يا اخى الصديق ويا مولاى الوثيق صلى الله عليك على التحقيق و عظم الله اجرك بحرقه قلبك على الغريب عن الاوطان وحقيقة الابتلاء والاحزان وعين البكاء والحرمان آه ثم آه اللهالله الله ماهذه الضجرة التى انفطرت السموات وانشقت الارض وخرت الجبال هدا آه ثم آه يارباه ادرك امتك واقبض روحها فانها لاطاقة لها بمصيبتك الله الله الله ربى ادركنى باللحوق بان لاطاقة لى بـاداء الحقوق اى رب ما ادرى بـاى شئون النظر ابكى بعزتك قدكون البكاء من هيبتك وقد جرى من عين عنايتك و الابسطوتك يحرق ماسويك مولاى الغريب وسيدى الوحيد بابى انت وامى وما فى علم ربى ليس لى ناصر حتى ابكى عليك ولالى معين باقامة العزاء لك آه ثم آه ارى كلهم سكارى وعن طلعتك محجبين وفى ارض البعد اسارى بعزت ربى لو يعلمون ماعلم ليبكون عوض الماء دما و يطرئون على راسهم تراب الارض دائما ابدا و يفرون من سطوة قهر الله فوق جبال الرواسخ و يضجون و يصعقون و يحييهم الله بنظرته ثم يرون مافعلوا و يفعلون الله اكبر الله اكبر الله اكبر ايها المظلوم الاسير و السلطان الجابر الكبير فاعف عن امتك واجذبه الى جوار قدسك وادخل برحمتك فى عبادك الصالحين يا اخى الشفيق

ومولای علی التحقیق لایخفی علیك حالی وتسمع تغلغل احشائی لانك نور بنور الرحمن وناظر بطلعة البیان مولای ادع ربك راجیا لعل یحدث بعدذلك امرا ونلحق بمولانا روح من فی ملكوت الاسماء والصفات فداء طلعته آه ثم آه ثم آه الی ماشاء ربی واسفاه آه واحسرتاه علی مافرطت فی جنب الله مولای بابی انت وامی یاجامع الاسمین ومظهر الرمزین ارجع الی ارض الصاد ونبه اخوك بعظمة حكم رب العباد و بلغهم حكم الله وعرفهم امر الله فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیكفر بعزة ربی لیس هذا التنبیه الا فضلا محضا لو ارسل ربی نارا فیحرقنا فی الحین لكنا به مستحقا لانا غیرنا فطرة الله و كذبنا حجة الله واختلفنا فی امرنا بعد الذی جعلنا امة واحدة ودیننا واحدا الله اكبر نبههم یاسیدی و ذكرهم یا مولای والله الحق تالله ذوالفیض المطلق ان الامر قد قضی والكل مامورون بالخروج وعدم الامهال آنا ودقیقة ذكرهم یامولای بالنظر الی كتاب الله الذی لایاتیه الباطل ولایقارنه العاطل حرفا و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلایسرف فی القتل انه كان منصورا و اكشف الغطاء عن بصائرهم باوصاف الذی ورد من آل الله جل جلالهم فی هذا الباب وقد صار محتوما و تشعشع من مقام معلوما بحیث لایكون علی وجهه رشح من السحاب ابدا و من علامته الحركة اللوثه و قتل نفس المتحرم فی حرم المعظم و قتل نفس زكیه ای نفس ازكی منه روحی فداه فی سلسلة الرعیه وای روح اعلی منه فی حجاب الحقیقه الله ربی ادرك عبادك المنقطعین اشهدك بان امتك بلغت حكمك و ما قصرت فی ادائها بفضلك و منك فادخل عبادك فی المنظر الاعلی بالرجوع الی طلعتك والسجود لوجهك الطالع الاعلی واحفظهم عن الشك والرین (چند كلمه لایقرء) والسلام علی اختی الكئیبة الحزینة التی مرت یم الاحدیه صلی الله علیها وعلیها بالسكون فی ارض الطاء والكباء علی مولای و مولاها خفیة وخفیا والسلام علی كل اهل السلام آه وا شوقاه الی روية والدتی المكرمة وشمس الطالعة اسئل من فضل ربی ان یحركهن الی ارض الخاء وان ماتیسر فالامر امر الله لعل الله یحدث امرا اینما تكونوا یات بكم الله جمیعا انا لله و انا الیه راجعون مولای ص ان رضیت المریم سلام الله علیها بالرجوع الی ارض الصاد فارجعها انشاء

الله ربی یجمع بیننا فی جنات عدن کریم ان الحمد لله رب العالمین .

(اصل این لوح چون طرز تحریر آن طوری است که خواندنش برای کسانی که باین قبیل خطوط آشنائی ندارند اشکال دارد اگر اشتباهی هم شده مستغفرم اورا .)

رونوشت مکتوب قرة العین که علاوه بر شناسائی طرز تحریر آن مخدره فخریه خانم دختر فاطمه خانم خواهر صبح ازل درپشت آن بخط خود نوشته اند (خط قرة العین است که بجهة حضرت خاله خانم نوشته اند) که منظور از خاله خانم هم عزیه خانم خواهر بزرك صبح ازل است .

بسمه العلی العظیم

لله الحمد حمد اشعشعانیا متلا معامتقدسا کبهاء ثناء الله علی نفسه حمد ایفضل علی کل شئی کفضل الله علی خلقه والصلوة علی عبده الذی اصطفاه لولایته واجتباه لمحبته وجعله مقام سلطنته والسلام علی نوره وظله الذی لافرق بینه وهو الا انه نفسه ویده وجنبه وآیه معرفته وعلی اشهر المعلومه والعلائم المنصوبه والامثال المضروبه والایات القاهرة النازله من عماء الصمدانیه والدالین علی وحدته والثناء الابهی والبهاء الاسنی علی شیعتهم الذین هم منهم ولافرق بینهم وهم الا انهم عبادهم الطائفون حول ارادته و لعنه الله علی اعدائهم المعرضون عن آیه معرفته والسلام من الله العلام علیك یاطاهرة المطهرة ویا نجم الزاهره والنور الباهره و رحمته و برکاته مولاتی قد بلغ الینا کتابك و عرفنا لحن خطابك شکرالله سعیک و جعل فردوس الاعلی مآلک واما ماسئلت من ماسئلت فقد سئلت من امر عظیم و خطب جسیم اسئل من فضل ربی العظیم ان یوفقک لمایحب ویرضی و ینجذبک الی طرفه الاعلی و ینسیک ذکر ماسوی ویدخلک جنة التی لاضل لها یااختی و قرة عینی فاحفظ نفسک من اشارات التی یمنعک عن الدخول فی بیت الجلال و یحجبك عن سر المآل فان سطرة آیات ربك قد احاط الیوم کل الرجال یا رباه احفظنا من شر الذی ینشاء من النظر الی غیر طلعتك فانك فی هذا الیوم البدیع المبارك الذی قد طلع شمس الوحدة فی وسط الزوال ورجع نقطه البدء الی الختم و ظهر سر المآل من ذوی الجلال و کشف القناع عن وجه الجمال

واستنطق الحقایق بان لااله الاالله العلی المتعال قد جعلت الشرف العظمی والکمال الکبری محوالغیرفی طلعتك والتشرف بحضرتك والوفود بعنایتك ومااردت من الخلق الاالطواف حول ارادتك ولایکلف نفسا الاما آتیها من فضلك وما یریدمن الخلق من رزق وما یرید ان یطعموه انه هوالرزاق ذوالقوة المتین طوبی لمن عرف لحنك و غرق فی طمطام محبتك و نجی نفسه من الهلکة الناشئة من تغییر فطرتك قدافلح المؤمنون الذینهم فی صلواتهم دائمون والذین یؤتون ماآتوامن فضل ربهم وعلی ربهم متوکلون آه ثم آه مادری مااقول علی ربی اعتمد وبه اتوسل فی الوصول الی المأمول انه العلی الغفور جان خواهر جان من ای کسی که خالص است نیت تو وصافی است فطرت تو ومتمکن است قابلیت تو ودر ضیاء واشراق است هویت تو صلی الله علیك بدان که این اقل ممایحصی ومنغمسه فی بحر الهوای داعیه مقام و رتبهٔ نیستم بنوع من الانواع وپناه میبرم بعزت اوازالحاد درسلطنت اووازاو میطلبم که محروم نفرماید مارا ازفیض عظیم این یوم عظیم که باب الله گشوده گردیده و حجب مرفوع واستار مکشوف و منادی اودرکل مقامات و انفس آیات بنطق آمده که الیوم یومه والمقام مقامه اسرعوا الیه وارفضوا غیره فان الفوز عظیم فان الایة قدطلعت وتنجذبت الی مقام الذی لاعین رأت و لااذن سمعت و لاخطر علی قلب بشر آه ثم آه من عظمة الفیض وغفلة الناس بهماء صماء ووقوفهم فی ارض الحدود وسباحتهم فی طمطام الهوی یااختی بدان وفقك الله که سنت الهیه متغیر و متحول نمیشود قدعلم اولوالالباب ان الاستدلال علی ما هنالك لایعلم الا بما ههنا عزیز من عبادت درهر عالمی اقتضائی دارد عبادت عالم فوآد محو غیراست در طلعت رب عبادت عالم عقول امتیاز حق و باطل است عبادت عالم ارواح سیر بسوی معرفت حق است عبادت عالم مثال توجه بسوی وجهه مقصود است عبادت عالم اجسام این اعمال ظاهریه وارده از شرع مطهر است واین عبادت بدون معرفت و بنفسه مؤثر نیست چنانچه میفرماید حجة الله الناطق ولیس الشرف فی الاعمال الطیبة والاثارالحسنة لانها اثرفعل العبد بلکه شرف عظمی جان خواهرمن محو غیریت ورفع اثنینیت میباشد و عدم التفات بشیئیت آه ثم آه از

قلوب مریضه و نفوس منقلبه و طبایع منعکسه العجب که خود را ازجمله مصدقین میشمارند وچون القای قول طیب برایشان میشود بزعم خود و بنقصان قابلیت اورا معوج ومعکوس حکایت مینمایندقسم بآن کسی که جانم دردست قدرت او است که ازحق چیزی نفهمیده اند وبنای فهمیدن را نیز ندارند الی الله ربی اشکو مما نزل بی منهم واصبر واحتمل لرضائه انه سمیع شکور (از اینجا قریب سه سطر پاره شده تا میفرماید) لعل الله یحدث امرا انه جواد کریم اسئل الله ان ینجینا من هذه المحنة انه عزیز غفور دعای بجهة بکم خانم هرسول شد پروردگارم شفا بخشد .

یاحی یاقیوم

قرة العینم بیا اندر نوا	با نوا های نوای نینوا
تاربائی جملهٔ ذرات نور	ریزی ازاشراق وجهی نارطور
جان من برخیز باشور وشرر	درنگر باچشم ساقی درنگر
کوفتاده جملهٔ ذراتشان	در صعید وحده اما صعقیان
خیز از جا نور چشم انظرم	یاب ایشان را بجذب اقدرم
تابکی درقعر باشی طرحیه	تابکی مانی توسر خافیه

ای نور چشم اهل ولا وبا قابل ریزش رش حمراء البهاء اقدر ازملیك انصر برحقیقت نورانیت وثناء انظر باجلوه نصر برذاتیت سجانیتت بعد از وارستگیت ازخستکی حمل شئونات اهلشان درمحشر و بعد از آزادگیت ازطرئیات طرع اهل غبر بشنو ندای باصفای روح فزای کلمة الله الاعلی را ازنقطه قلبیه پس نگاه دار آن قبسه صطلیه را بگوش وعیه پس درمقام اظهاراشراقی برآی وزنك غبارطرئی ازقلب فاء (۱) بزدای که جزاك الله احسن الجزاء ثم جزاك الله احسن الجزاء ثم جزاك الله احسن الجزاء ای قرة العینم فدایت شوم البته قیام بامرنما و درمقام تربیت رفرفیات از مصدقات برآی که صدرم درخروش وعقلم مدهوش گردیده جان من بدانکه در این سبعة ایام

۱ - از استعمال فاء در این مقام مستفاد میشود که نام اصلی قرة العین فاطمه بوده واگر زرین تاجهم خطاب میشده لقب بوده است .

قیامت قیام فرمود وتبلیغ احکام الهی بیانا بخاص‌وعام نمود وبدانکه صدمات عظیمه برما وارد آمد از ابخره اهل تبخیر و بلیات مستصعبه بما رسید از تهاجم اهـل تغییر درهر حال شکر مر قادرفعال را سزد و بهرحال حمد مر محبوب لازوال را شاید خلاصه عزیزم آنچه را باید بفهمم فهمیدم البته در مقام ترحم بر مصدقـات بر آی و ایشان را امر بتزکیه وصفای نفس نما والبته ایشان را مطلق‌العنان (کلمه لایقرء) وامگذار که هنوز درمقام کمال کامل نیستند محبوب فوادم ایشان را امر بصلوة دراوقات‌خمسه بفرماکه هروقتی مظهر هیکلی از هیاکل قدیمه میباشد و درهر آنـی امـر بیک نهج از فواره قدرت ظاهر میگردد بگوکه لعنت خداوند برتارکین صلوة وتارکین حج وزکوة وبگوکه حکم خداوند درهردوره جدید وبدیع است وآن حکم‌جدید اقامه فرائض‌وسنن است وفرائض توجه‌الی مبادی فیض ومبانی فضل است سبحان‌الله که قلوب پرازخطروصدور مملوازخوف بشر ووجوه ازصدمه منافقین مصفر باوجود این همه نقایص اقرار بامر ملیك القدر ومالك اقدر الهی که نظری از نظرات نهائیه تاآنکه مصدقین ومصدقات درمقام صفا ووفا آینـد وقبسی ازقبسات سینائیه تـاباًن تائبین و تائبات درهم سوزند بگو ای حبیبم قرة العین که تصدیق امرالله محض تلفظ نیست باید قول بافعل مطابق آید لعنت خداوند برمردی که ازجان ناقابل خود ترسد وادعای تصدیق نمایدپس لعنت‌خداوند برزنی که‌اورا ازاسیری باك باشد وادعای‌تسلیم فرماید الله‌اکبر که درچه مقام واقفند متحیرین و بچه وجهه ناظرند مدعین الله انت نصری وانت مددی فارحمنی برحمتك واغفر لی بعنایتك واجعلنی من‌الشافعین فی‌ذلك الیوم الاکبر عندك مذکورا .

وسلام مارا بکل اهل ولایت از مصدقات برسـان خصوص رضائیه راضیه‌که باید درمقام حکایت‌کامل اکمل‌آید وکذا بـانیس الزاء جناب طلعة البهاء را بسلام بسیار متذکرم وکذا بزهرا جانم بفرمائیدکه برساند بمصدقات‌که روزی هزارمرتبه ذکر لااله الاالله واجب است لعنت‌خداوند برمتمردین امر اعلی .

(در پشت این صفحه نوشته شده) ـ یا حفاظ ـ جناب جـامع اسمین مطالعه

فرمايند بعد بسركار قرةالعين برسانند .

جناب قرةالعين[١] ازاحباى قافيه[٢] ورقات بسيار نازل گرديد خصوص بهجت[٣] كه طوفان مينمايد ارسال داشتم بخوانيد وباحدى بروز امررا ندهيد خصوص ورقه بهجتيه را پنهان داريد الله اغلب والحمدلله محبوب الصابرين ولا اله الاالله و انا له مخلصون .

✿ ✿ ✿

قرةالعين

هوالحى

بدء صفحه مراد بنور جمال ذكر اسم قيوم ممجديست كه آنچه را خواهد بنار فعال موجود و زيب نكاريه ابتداء حمد حميد ديموم محمديست كه آنكه را خواسته بنور جمال خود مشهود الهى انت كفانى من طلب الشهود باينكه مرا جز تو مقصودى نيست وكل اشياء اليوم نزدم كما بديست انهم لن يكونن شيئا موجودا الهى گواهت ميگيرم كه درروزازل شهادت دادم بنفسانيت خود بوحدانيتت وشاهدت مييابم كه درسطر اول اقرار نمودم بذاتيت خود بفردانيتت .

زيراكه مرا از تو آراستى و ازكينونيتم اظهار خداوندى خود خواستى الهى شاهدى كه نينديشيدم ازهمزات ونترسيدم از لمزات ايستادم بقوه تو قوى القوى و ظاهر نمودى ازمن سر ستيره خضراء الهى ميگويم ان كلمهٔ راكه از حقيقت مقدسه حفيظه اوليه مشعشع و از ستيره خضيقه ازليه ملمع ان الحمدلله رب العالمين و تبارك الله حبيب العارفين الذى لااله الاهو لانعبده الا اياه و انه لهوالحى الحيين .

الهى گواهم فرمودى كه ازشراق جمال ازليه هياكل نوريه منوجد واز بروقات

---

١ ــ اين خطاب قرةالعين را ظاهرا بنزيه خانم مينموده است اصل خط هم ازهمان خانواده بدست آمده است .

٢ ــ مراد مؤمنان قزوين است .

٣ ــ قرةالعين دراشعار خود از بهجت زياد يادكرده واورا مورد التفات قرارداده وخود اونيز شعرميسروده است .

جلال احدیه آیات قدوسیه ممدد الهی گواهم که یکی از آیات مشرقه اقرار او بنور
جمال قرة العین عیانیین آمد و هیکلی از هیاکل مقربین گردید الهی گواهی که بانقطاع
ازما سوی محبوب ما آمد و بامتناعش ازماعدی قرة العین اولیا گردید الهی بحق حقیق
ازلیه و بنالهای آتش فشان صمدیه که اورا بمقام کمال رسان و ازاهل اتصال خواصش
گردان تا آنکه ازشراب وحدت نوش فرماید وقلع بنیان کثرت را بنظری فرماید
پس دریابد سر حقیقت راکه بسیار عظیم و بیابدکنز مخفیه راکه محبوب قدیم هو
حق واحد است و حکم این واحـدکما بنأه الله غیر زاید است و کل موجودات از
اشراق جمال بدیعه دروجود ولکن لایشعرون ومجموع کائنات از ضیاء قناع احدیه
درشهود وهمه لایفقهون ای محبوب فوآد طاء وای انیس قلب زاء که محو از جام
وحدت شدی و صحو ازجذبه صرف ازلیه آمدی خواهم از خداوند غنی الذات خود
که کشف سبحات جلالت شود تا بجذب الاحدیه داخل فردوس غیبیه بعین شهودیه
شوی ومقام لامقام رب البریه را مشاهده فرمائی که سوای نفس زکیه وکلمه مبارکه
علیه احدی متقوم بقوام عدلیه نیست وانوار وجود بریه ازعین العیان صادیه جاری
ومضیئی است اشهدالله علی ذالك وکفی به شهیدا ای محبوب فوآدم ورقه مبارکت
رابالتمام دیدم وبنضابر لطایف مجردات عروجیه کلمات رسیدم وخداوند قدیم المجد
عالی الجد خود را شاکر آمدم یامحبوب الفوآد و یا مظهر انوار السداد که جمع
فی الجمیع آنچه درسموات علی و ارض سفلی و مـابینهما معادل جزای شما نمیآید
انشاءالله که جان آفرین خـد ازطلعت ازلیه شمارا جزا آید که کلف را ازوجه ماه منیر
بارسال ورقه منزله ازلیه برداشتی وعلم همت و سرفرازی برافراشتی جواب ورقه
اعلی را خواسته بودید چه نگارم که لسان ازنگـارش بیان در وصف آن شاهنشاه
کن فکان کال و بیان خود بخودیت خود توامان تیه انجعال ای قرة العین انشاء الله
خداوند خود خواهدکما شاء درمقام اجابت خود برآید وپرده ازوجه مقنع برباید
تامشاهده جلال جمال فرمائی و بربساط عزاجلال مرفع آئی سلامم را بکل اهل
لسان برسان وکلارا الی الله داعی باش که امر عظیم خطب جسیم است ولاجل سنت

الهیه تغییروتبدیلی نیست که تصفیه نفرموده وامتحان ننموده بندگان خود را واگذارد یا آنکه ایشانرا بلاصفاء داخل جنت بقـاء فرماید جان شیرینم فدایت چنـد ورقه ارسال ساحت عز نمودم خود مختارید اگر بساحت عزازل مترافع آیـد من بـاب التذکار این ذره پرشرار شاید محل نظری آید خطم غیرقابل ورقه ازتزیین ظاهریه عاری وان‌الله لهوالجواد الوهاب المنیع .

باخته جان بولایش همه شاهدباشید　　ایستاده بوفایش همه شاهد باشید
روز اول که رسیدم بمقام ازلی　　محوبنموده سوایش همه شاهدباشید
دورهاکوزده این چرخ مدوردرحین　　ایستادم بوفایش همه شاهد باشید
نیست مقصود مرا غیر رضایش بالله　　آمدم عین رضایش همه شاهد باشید
قرة العین نگر با نظر پاك صفی　　کیست منظوربهایش همه شاهد باشید
خواهم ازفضل خداوندی قیوم قدیم　　ریزدم خون ببهایش همه شاهد باشید
رنجهائی که کشیدم ز مزور ایام　　دوره قرب ولایش همه شاهد باشید
نبودم ذرهٔ از باك زکل مفقود　　ازمن ارفضل وعطایش همه شاهدباشید
خواهم ازبدع برون آوردم ازابداع
تاکنم جان بفدایش همه شاهد باشید

محبوب من ورقات را خوب بخوانید فدایت بعد بساحت عز ازلی جلذکره الاعلی مترافع آید انشاء الله انه لهوالجواد الوهاب .

مصلحت همین نحو کاغذ را اقتضا مینماید

الله اعظم مقصود مطلب است لاظاهر مصور ومسطرانه

هوالاعلم الاظهر

٤١٣+١١٠/٣

از خوانندگان گرامی تقاضا میشود قبل از مطالعه اغلاط زیر را تصحیح فرمایند:

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۵	اصولین	اصولیین	۴۲	۱۲	قمس	قمص
۴	۱۷	میسوخت	میسوخته	۴۲	۲۴	سهو	سر
۵	۱۰	عمویش	چون عمویش	۴۲	۲۴	متلبس	متلبسا
۶	۱۶	اعاضم	اعاظم	۴۳	۲۲	والاسفاه	والاسفاه بعزة
۷	۱	از	در	۴۴	۵	علی الذین	علی آلك الذین
۱۰	۱۶	چنین	وچنین	۴۴	۶	جعل	جعلت
۱۳	۲۳	میکند	میگذشته	۴۴	۷	شیعته	شیعتهم
۱۶	۱۸	پاره را	پاره	۴۴	۲۳	الکبیر	للکسیر
۱۹	۱	تا	ما	۴۵	۱	بنور	منور
۲۰	۶	حورای	حواری	۴۵	۲	راجیا	لفرجنا
۲۳	۱۲	انزواو	انزوا	۴۵	۲۰	الکباء	البکاء
۲۴	۷	برخاسته و	برخاسته	۴۵	۲۱	رویة	رؤیة
۲۴	۹	نقطه	در نقطه	۴۶	۲۰	ضل	ظل
۲۴	۱۱	میتواند	بتواند	۴۶	۲۲	ینثاء	ینشاء
۲۶	۵	کافه	نافة	۴۸	۶	اسئل الله	اسئل منه
۲۷	۱۲	جهیم	جحیم	۴۹	۱۲	نهائیه	نهانیه
۳۳	۱	قهر	مهر	۵۰	۱۳	تو	نو
۴۰	۱۸	اخرجو	اخرجوا	۵۰	۱۶	خضیقه	خفیقه
۴۰	۱۹	اسمعو	اسمعوا	۵۱	۲	بانقطاع	بانقطاع او
۴۱	۹	هذ النمله	هذه النملة	۵۱	۱۰	صرف	حرف
۴۱	۱۲	اتقوالله	اتقوا الله	۵۲	۴	ورقه	وورقه
۴۲	۶	هذالنعمة	هذه النعمة				

صفحه ۳۲ سطر ۲۱ - این مسمط ده بند است که پنج بند اول آن در آخر و پنج بند آخر آن در اول چاپ شده است

در صفحه ۴۶ جمله بین الهلالین عین نوشته فخریه خانم اینست (خط مبارك حضرت طاهره سلام الله علیها است بجهة حضرت خاله خانم سلام الله علیها نوشته اند).

قلوب مریضه و نفوس منقلبه و طبایع منعکسه العجب که خود را ازجمله مصدقین میشمارند وچون القای قول طیب برایشان میشود بزعم خود و بنقصان قابلیت اورا معوج ومعکوس حکایت مینمایندقسم بآن کسی که جانم دردست قدرت اواست که ازحق چیزی نفهمیده اند و بنای فهمیدن را نیز ندارند الی الله ربی اشکو مما نزل بی منهم واصبر واحتمل لرضائه انه سمیع شکور (از اینجا قریب سه سطر پاره شده تا میفرماید) لعل الله یحدث امرا انه جواد کریم اسئل الله ان ینجینا من هذه المحنة انه عزیز غفور دعای بجهة بکم خانم مرسول شد پروردگارم شفا بخشد .

یاحی یاقیوم

قرة العینم بیا اندر نوا ... با نوا های نوای نینوا

تا ربائی جملهٔ ذرات نور ... ریزی ازاشراق وجهی نارطور

جان من برخیز باشور وشرر ... درنگر باچشم ساقی درنگر

کوفتاده جملهٔ ذراتشان ... در صعید وحده اما صعقیان

خیز از جا نور چشم انظرم ... یاب ایشان را بجذب اقدرم

تابکی درقعر باشی طرحیه ... تابکی مانی توسر خافیه

ای نور چشم اهل ولا ویا قابل ریزش رش حمراء البهاء اقدر ازملیك انصر برحقیقت نورانیت وثناء انظر باجلوه نصر برذاتیت سجانیت بعد از وارستگیت ازخستگی حمل شئونات اهل شان درمحشر و بعد از آزادگیت ازطرئیات طرع اهل غبر بشنو ندای باصفای روح فزای کلمة الله الاعلی را ازنقطه قلبیه پس نگاه دار آن قبسه صطلیه را بگوش وعیه پس درمقام اظهار اشراقی برآی وزنك غبارطرئی ازقلب فاء (۱) بزدای که جزاك الله احسن الجزاء ثم جزاك الله احسن الجزاء ثم جزاك الله احسن الجزاء ای قرة العینم فدایت شوم البته قیام بامرنما و درمقام تربیت رفرفیات از مصدقات برآی که صدرم درخروش وعقلم مدهوش گردیده جان من بدانکه در این سبعة ایام

---

۱ - از استعمال فاء در این مقام مستفاد میشود که نام اصلی قرةالعین فاطمه بوده واگر زرین تاج هم خطاب میشده لقب بوده است .

قیامت قیام فرمود وتبلیغ احکام الهی بیانا بخاص‌وعام نمود وبدانکه صدمات عظیمه برماوارد آمد از ابخره اهل تبخیر و بلیات مستصعبه بما رسید از تهاجم اهـل تغییر درهرحال شکرمرقادرفعال را سزد وبهرحال حمد مرمحبوب لازوال را شاید خلاصه عزیزم آنچه را باید بفهمم فهمیدم البته در مقام ترحم بر مصدقـات برآی و ایشان را امر بتزکیه وصفای نفس‌نما والبته ایشان را مطلق‌العنان (کلمه لایقرء) وامگذار که هنوز درمقام کمال کامل نیستند محبوب فوادم ایشان را امر بصلوة دراوقات‌خمسه بفرماکه هروقتی مظهر هیکلی از هیاکل قدیمه میباشد و درهر آنـی امـر بیک نهج از فواره قدرت ظاهر میگردد بگوکه لعنت خداوند برتارکین صلوة وتارکین حج وزکوة وبگوکه حکم خداوند درهردوره جدید وبدیع است وآن حکم‌جدید اقامه فرائض‌وسنن است وفرائض توجه‌الی مبادی فیض ومبانی فضل است سبحان‌الله که قلوب پرازخطروصدور مملوازخوف بشر ووجوه ازصدمه منافقین مصفر باوجود این همه نقایص اقرار بامر ملیك القدر ومالك اقدر الهی که نظری از نظرات نهائیه تاآنکه مصدقین ومصدقات درمقام صفا ووفا آینـد وقبسی ازقبسات سینائیه تـابآن تائبین و تائبات درهم سوزند بگو ای حبیبم قرة العین که تصدیق امرالله محض تلفظ نیست باید قول بافعل مطابق آید لعنت خداوند برمردی که ازجان ناقابل خود ترسد وادعای تصدیق نمایدپس لعنت‌خداوند برزنی که‌اورا ازاسیری باك باشد وادعای‌تسلیم فرماید الله‌اکبر که درچه مقام واقفند متحیرین و بچه وجهه ناظرند مدعین الله انت نصری وانت مددی فارحمنی برحمتك واغفرلی بعنایتك واجعلنی من‌الشافعین فی‌ذلك الیوم الاکبر عندك مذکورا .

وسلام مارا بکل اهل ولایت از مصدقات برسـان خصوص رضائیه راضیه‌که باید درمقام حکایت‌کامل اکمل‌آید وکذا بـانیس الزاء جناب طلعة البهاء را بسلام بسیار متذکرم وکذا بزهرا جانم بفرمائیدکه برساند بمصدقات‌که روزی هزارمرتبه ذکر لااله الااله واجب است لعنت‌خداوند برمتمردین امر اعلی .

(در پشت این صفحه نوشته شده) ـ یا حفاظ ـ جناب جـامع اسمین مطالعه